ترجمه کتاب خلیفه یوحنا ابن
اسرائیل مصری

ترجمهٔ کتاب خلیفهٔ یوحنا ابن اسرائیل مصری ره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انقذنی من الملل الباطلة ونجانی من النحل العاطلة وبصرنی من الآراء الواهیة وارشدنی الی الفرقة الناجیة من الفرقة الهاویة وعرفنی الائمة المعصومین ومراتبهم الجالیة فوالیت من والاهم وعادیت من عاداهم فی السر والعلانیة فصل اللهم علی خاتم انبیائک النبیة وقائد اولیائک الاتیة محمد المکتوب فی کتب الخالیة والمبعوث بالملة الزاهرة صلوة دائمة باقیة هامرة وعلی عترته الطاهرین سادات الدنیا والآخرة **اما بعد** چنین گوید یوحنا ابن اسرائیل مصری غفر الله له که چون ایزد تعالی چشم عقل مرا

بنور

بنور هدایت روشن گردانید و آینهٔ دل مرا از صیقل عنایت بزدائید یقینم حاصل شد که سعادت ابدی و نجات سرمدی باعتقاد صحیح در شناختن خدا و رسول و امام و معاد و عمل بعبادات شرعیه حاصل شود و چنین اعتقاد از طریق عقل و شرع حاصل نتوان کرد و دیدم که این هر دو طایفه که خود را اهل عقل و شرع دانسته اند چندان با هم اختلاف کرده اند و بعکس همدیگر گفته اند که عقل از یکدیگر و معتقدات ایشان نفرت کرد مثل اینکه از عقلا بعضی گفته که عالم قدیم است و بعضی گفته که حادث است و بعضی گفته که خداوند عالم منزه است از جسمیت و عرضیت و بعضی گفته که جسم است و بر عرش نشسته و از عرش چهار انگشت بالاتر است و بعضی گفته اند که خدا یکی است و بعضی گفته دو تا است و دیگری سه دانسته اند و بعضی گفته که خدا در فعل خود اختیار ندارد و بعضی برآنند که خدا عالم است بهمه شیء و بعضی گفته که خدا عالم [illegible] است بهمه اشیاء و مانند این اختلافها از حد و حصر بیرون و واضح است [illegible] که این [illegible] اختلاف هیچ وقت با هم راست نیاید و یقین است که یکی از این فرق [illegible] باشد و دیگران باطل واما اهل شرع که خود را بکتاب پیغمبر

نسبت

مقدمه

بسبب همین اختلاف ایشان از این طایفه بیشتر است
پس میبینی بعضی را که دین موسی و توریة را حق دانسته و بعضی
دین عیسی و انجیل را و بعضی دین زردشت را و بعضی دین
اسلام و قران را حق شناخته اند و دیگری را باطل دانسته اند
و در میان هر گروهی از اینها چندان اختلاف و جنگ و خصومت
و تکفیر و تفسیق است که وصف نتوان کرد و این ضعیف بیچاره
یوحنا نام که طالب هدایت بحق شده ام نزد هر کس از این طایفه
ها که میروم و میپرسم که حق از اینها کدام است در جواب بمن میگوید
که حق از اینها آنست که ما میگوئیم و قول خدا اینست که ما داریم
و باقی دیگر همه باطل و نامشروع است پس من در میان اینها سرگشته
و حیران ماندم و چاره ندیدم مگر آنکه در کتب همه اینها اطلاع بهم رسانم
و بخوانم و به بینم که هر یک چه میگویند پس همت بستم که بنظر عمیق
و اعتبار ملاحظه ادله و اقوال هر یک انصاف طلبم
خود را مشغول بر خواندن توریة و انجیل و زبور و قران نمایم
پس اندکی وقتها سعی بر تحقیق این کتب مشغول شده در فهم
اذاب معانی و تحصیل مبانی ایشان دقتها نموده مطابق نمود معقول
را با منقول و تمیز دادم صحیح را از معلول و بحکم دلیل قاطع
و برهان ساطع بعد از اطلاع بر مقاصد این کتب مستفاد معلوم

شد

مقدمه

شد که خود در متابعت ملت اسلام و اقتدا به سنت و شریعت
حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام است و حقیقت
قران را بعد میان سائر کتب مثل آفتاب واضح و عیان دیدم و در جمله کتب
تصدیق قران و دین خاتم پیغمبران را موجود یافتم پس بسلامتی دین
و بحبل المتین قران متمسک شده و خواستم که بمذهب و ملت
مسلمانان عمل کنم در میان ایشان هم چندان اختلاف و تفسیق
و تکفیر و تضلیل دیدم که از آن اختلاف اول مرا مشکلتر بود
از انجمله بعضی دیدم که میگویند صفات خدا عین ذات است و بعضی
گفته اند که زاید است بر ذات و بعضی میگویند که خیر از جانب خدا
تعالی است و شر از ما است و بعضی میگویند که هر دو از خدا است
و هر چه از بندگان در وقوع و انقطاع آید همه بخواست خدا است و بعضی
گویند که نیک بخواست او است اما بدی بخواست او نیست
و بعضی گفته اند که در اعمال و افعال ما را اختیاری نیست و بعضی
گفته اند اختیار جزئی داریم و بعضی گفته اند خدا را توان دیدن
و بعضی گفته اند نتوان دیدن زیرا که از جمله محالات است و بعضی گفته
اند قران حادث است بعضی دیگر گفته قدیم است و بعضی گفته اند
که پیغمبران جمله معصوم اند از جمیع صغائر و کبائر جمع کرده و اوزار اتهام
الانبیا نام نهاده اند و بعضی دیگر معصوم ندانسته و اینها هم چند

فرق

مقدمه

فرقه شده بعضی تجویز کرده‌اند صدور گناه صغیره را از انبیا
و فرقهٔ دیگر صدور گناهان کبیره را تجویز نموده و بعضی دیگر
تجویز کرده‌اند صدور کفر را هم از انبیا و کتابی ساخته‌اند و آنرا
تخطئة الانبیا نام نهاده‌اند و بعضی گفته‌اند خلیفهٔ بحق
بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله ابابکر است و بعضی
گفته‌اند عباس است و بعضی گفته‌اند حضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابیطالب است و بعضی گفته‌اند ابوبکر بدترین خلق خدا است و
جاهل‌ترین و گمراه‌ترین مردمان است بعضی دیگر گفته‌اند افضل
واکمل بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیهما و علی آلهما است و بعضی گفته‌اند او فتنه
انگیز بود و او را بر سر منبر سبّ نموده‌اند و بعضی گفته‌اند که خدا است
و دعوی کرده‌اند خدائی او را و بخدائی او را می‌پرستند و بعضی
ائمهٔ بحق دوازده امام را دانسته‌اند و بعضی از ایشان چهار را
گرفته و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی آنچه دیگران حلال میدانستند
آنها حرام دانسته‌اند همچون گوشت روباه و کفتار و بعضی را که
دیگران حرام دانسته چون مثلث و شطرنج ایشان حلال میدانستند
و بعضی آنچه دیگران او را صحیح و درست دانسته اینها فاسد
و باطل دیده‌اند و مانند این اختلافها از حد بیرون است و چون

۱۲ افضل واکمل از خلفا عثمان است بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله و بعضی گفته‌اند ابوبکر

این

مباحثهٔ حنفی

این ضعیف بیچاره این اختلافها را دیده در اضطراب مانده‌ام
متحیر گشتم لکن دانستم که البته در میان این طایفه‌ها طایفهٔ
باشد که ایشان برحق باشند پس صواب دران دیدم که جمیع
کتب اسلامیه را از قرآن و تفاسیر و احادیث و غیر اینها را
از کتب فرق مختلفه در مطالعه و فهم آنها سعی و اهتمام
خود را مبذول دارم و شب و روز در حل مشکلات و رفع
مناقضات آنها جد و جهد نمایم و آنچه موافق قرآن و حدیث
و اجماع بود قبول کنم و آنچه مخالف آنها شود رد کنم بعد مدتها
عمر خود را مصروف این عمل نموده بر مقاصد و دلایل ایشان مطلع
گشتم خواستم که آنچه دانسته‌ام از کتب ایشان با علمای آن طایفه‌ها
بحث کنم تا اعتقادم از روی تحقیق باشد پس در مجالس چهار
مذهب در آمدم و هیچ یک بر حال من مطلع نبود مگر خدای تعالی
و در آن مجلس بزرگان علمای چهار مذهب حاضر بودند وارد شدم
گفتم السلام علیکم من مرد عجمی هستم و بدین اسلام آمده‌ام امر مرا
ارشاد کنید که عبادت و طاعت از غسل و وضو و نماز و روزه
چون کنم و بچه صفت آنها را بجا آرم پس هر یک از آنها مذهب
خود را دلالت میکردند و هر یک بنوعی دیگر ارشاد میدادند و
گفتند همه مسلمانان قربة الی الله مذهب حق دارند تا آنکه

اختیار

اختیار کنم علما باتفاق گفتند که این چهار مذهب جمله بر حقند
و تو هر کدام که اختیار کنی نجات یابی   یوحنا گفت که این سخن
خلاف عقل و نقل است زیرا که هر چهار مذهب بخلاف یکدیگر
سخن میگویند و بعضی نقیض بعضی بعمل میآورند و معروف است
در عقل و نقل که حق از متقابلین و متضادین یکی باشد و در
قرآن شما خدا تعالی میفرماید فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
یعنی چه چیز است پس از راستی مگر گمراهی پس علما گفتند
میان این چهار مذهب خلاف و مناقضه نیست و فی الجمله تو از
ایشان چه مناقضه دیدی تا این تشنیع میزنی   یوحنا گفت
آن دیدم که ابو حنیفه وضو و غسل را بی نیت درست میداند
و شافعی باطل میداند و شافعی بسم الله را در فاتحه در نماز
صحیح و مستحب دانسته و مالک مکروه کرده اند و احمد حنبل
روا داشت که امام نشسته نماز بگذارد اگرچه او را عذری
نبوده باشد در صورتی که امام را عذر بود و باقی باطل دانسته
اند و اینهمه مناقض یکدیگر است پس یوحنا گفت از شما
توقع دارم که مرا بمذهب رسول الله صلی الله علیه و آله دلالت
نمائید که آن بیقین حق بود علما گفتند که این چهار مذهب جمله
مذهب رسول الله صلی الله علیه و آله است   یوحنا گفت

محال

محال بود که هر چهار مذهب رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
والا لازم شود که رسول الله صلی الله علیه و آله بین النقیضین
را جمع کرده باشد و اینچنین محال است و دیگر مرا خبر دهید
که این چهار مذهب در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله بوده یا نبوده است علما گفتند در زمان حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله نبود بلکه بعد از صد سال
اینها پیدا شده است و در زمان حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله هیچ کس نام ایشان نمیدانست و همچنین در زمان
صحابه و تابعین هم اینها نبودند   یوحنا گفت حاصل کلام
اینست که شما مذهب پیغمبر خود را گم کرده اید و در میان اینها
میجوئید که شاید این باشد و نمیدانید که رسول الله صلی
الله علیه و آله در اکثر شرعیات چه عمل میفرموده پس یکی از
علما ابو حنیفه پیش آمد و گفت ای یوحنا تا چند تشنیع
میکنی و در دین اسلام رخنه مینمائی اگر حق میخواهی بدانکه
پیغمبر ما چون وفات کرد قرآن و حدیث بگذاشت و امت از قرآن
و حدیث میگویند و اگر تو مذهبی میخواهی که بقرآن و حدیث
موافق باشد مذهب امام ابو حنیفه را بگیر که با قرآن و حدیث
بغایت موافق است و بآن عمل کن تا نجات یابی   یوحنا گفت من

مذهبی

مذهبی میخواهم که بقرآن و حدیث موافق باشد امّا آنچه تو میگوئی
که مذهب ابوحنیفه با قرآن و حدیث موافق است چنان نیست
زیرا که ابوحنیفه در وضو صحیح میداند که اول غسل پا
بکنند پس از آن مسح سر بکشند پس از آن دستها را بشویند
پس از آن رو را بشویند و باین همه مذاهب این را انکار کرده
اند و در قرآن مجید عکس این ترتیب را فرموده که اول شستن
رو پس از آن شستن دست تا آخر و هیچ حدیثی از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که خلاف نصّ قرآن و برعکس آن وضو ساخته باشد
وارد نشده و بما نرسیده با آنکه خدا تعالی در قرآن میفرماید
که لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ظاهر معنی
آنکه بدرستی که باشد شما را در رسول خدا اقتدای خوب
و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خُذُوا عَنِّی
مَنَاسِکَکُمْ یعنی اخذ نمائید و یاد بگیرید عبادتهای خود را
از من پس چون روا باشد که آنچه خداوند عالم در آیهٔ شریفه
او را ترتیب فرموده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بهمان نحو بفعل آورده و بیان فرموده او را بگذاریم و قول
ابوحنیفه که واو در لغت برای ترتیب نیست او را بگیریم و این
بهیچ عقل راست نیاید و از کتاب و سنّت دور است و همچنین

ابوحنیفه گفته اگر کسی بول و غایط کند و خود را نشوید و وضو
بسازد بر همان حال و نماز خواند نماز او صحیح بود و هیچ کس
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکرده که چنین فرموده
و یا کرده باشد با آنکه خداوند منّان در قرآن میفرماید
وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ یعنی خدا تعالی دوست میدارد پاکیزه
کاران را و این حکم هم از کتاب و سنّت دور است و از آن جمله
ابوحنیفه گفته که اگر پوست سگ مرده را دباغی کنند پاک
میشود و او را توان پوشید و این هم مخالف نصّی است که دلالت
دارد بر اینکه او نجس و نجس العین است که مقتضی تحریم انتفاع
است از آن و از آن جمله ابوحنیفه گفته که جایز است در حالت
اختیار معنی فاتحة الکتاب را بزبان فارسی و بغیر او از سایر
لغات در نماز بخوانند و این هم مخالف احادیث است مثل حدیث
لا صَلٰوةَ اِلّا بِفَاتِحَةِ الْکِتَابِ یعنی نماز بی حمد صحیح نیست و
مثل حدیث وَاقْرَؤُا الْقُرْاٰنَ کَمَا اُنْزِلَ یعنی قرآن را تلاوت کنید
آن طوری که نازل گشته و از آن جمله ابوحنیفه گفته که قنوت
در نماز صبح بدعت است و حال آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین
روایت کرده حاصل مضمونش اینکه بدرستی حضرت پیغمبر
در نماز صبح بعد از قرائة قبل از رکوع قنوت کرده و از آن

جمله ابوحنیفه گفته اگر دزدی با سپاهی رو به کسی کند مرد را
کند آن کس تمام مال دزدی کرده و بیرون حاضر کند که از دزد
از دزد مطالبه کند و اگر تمام مطالبه از دزد نماید بگوید
اجرت از دزد گرفته را بگیر و از دزد دیگر صاحب کند ظالم
خواهد شد و دزد را ببیند که او را منع کند از آن از دزدی
اینکه جایز دانسته که دزد با شمشیر حاضر کند از آن را منع
نماید و اگر او را هم بکشد خون او بر ذمه دزد نمیباشد و اگر
حال صاحب کنند دو سه مطالبه از دزد دزدی بقتل رساند
او را چون دزد میگیرند با آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده
ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل ظاهر معنی آنکه مال
هم دیگر را بدون سبب محلل و بعنوان باطل نخورید پس این هم
موافق کتاب و سنت نیست واز آنجمله ابو حنیفه گفته
که اگر زید مثلا از مال عمرو هزار دینار غصب کند و از مال
بکر هم هزار دینار غصب کند و این دو تا را با هم مخلوط نماید
همه آنها ملک مطلق غاصب گردد و بر ذمه غاصب بدل لازم
شود و این قول هم مخالف حق است واز آنجمله ابو حنیفه گفته
که اگر مسلمانی عالمی فاضلی زاهدی یکنفر جهودی یا گبری را به قتل
رساند آن مسلمان را بقصاص وی میکشند و این حکم نیز مخالف نص

قرآنست چنانکه میفرماید ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبیلا ظاهر معنی آنکه قرار نداده خداوند عالم مر کافران را بر مؤمنان
راهی و سلطنتی واز آنجمله ابو حنیفه میگوید هر گاه کسی مادر
و خواهر خود را اگر کنیز باشند بخرد و با آنها جماع کند اگر چه از روی
عمد هم باشد بر وی حد نباشد و این هم مخالف قول باریتعالی
است که در قرآن میفرماید الزانية والزاني فاجلدوا كل
واحد منهما مائة جلدة ظاهر معنی آنکه زن زناکار و مرد
زناکار را تازیانه بزنید هر یک از آنها صد تازیانه واز آنجمله
ابو حنیفه گفته هر گاه چهار گواه بر زنا کردن زید مثلا شهادت
بدهند اگر زید تصدیق شهود را کرد از وی حد ساقط می شود
و اگر تکذیب کند حد زنا بر وی لازم آید و این حکم هم مخالف عقل
و نقل است بلکه باعث نفی حد میشود در میان مردم مطلقا زیرا
که هر که زنا کند بعد از ثبوت اقرار بزنا میکند و حد از وی بنا
باین قول ساقط شده آسوده میشود واز آنجمله ابو حنیفه
گفته اگر کسی لواط کند و ایقاب نماید بر وی حد نباشد بلکه
تعزیر کنند با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
من عمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول یعنی
هر کسی عملی نمود مثل عمل قوم لوط یعنی لواطه کرد پس بکشید هم

فاعل و هم مفعول را واز انجمله ابوحنیفه گوید که اگر کسی عقد
کند مادر یا خواهر خود را با اینکه میداند که مادر یا خواهر خود
میباشد و با انها جماع کند بر کسی حدی نباشد زیرا که عقد شبهه
است واز انجمله ابوحنیفه گفته جایز است قاضی بودن شخص
فاسق و زن بودن کسی و اگر خطا کرده حکمی نماید که مخالف حکم خدا
و رسول باشد حکم او را باطل نتوان کرد و ممضی است و این هم
مخالف فرمایش پروردگار عالمست که در قران فرموده و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر کسیکه
حکم نماید بانچه فرو فرستاده است خدا پس ان گروه ایشانند کافران
واز انجمله ابوحنیفه گفته اگر زید بدروغ ادعا کند که فلانه زینب
مثلا زن منست و دو شاهد هم بدروغ نزد قاضی اقامه نماید
تا قاضی بحسب ظاهر حکم کند بزنی او مر زید را پس زینب بر وی
حلال میشود هم ظاهرا و هم باطنا و همچنین اگر زنی ادعا کند
که شوهرش او را طلاق داده و دو شاهد هم بدروغ اقامه
نماید پس قاضی حکم کند بحسب ظاهر بصحت وقوع طلاق پس
این ضعیفه مطلقهٔ شوهر میشود هم در ظاهر و هم در واقع بر
او حرام میشود و بر همه حلال میشود که او را عقد کرده زن خود
نماید حتی بر ان دو شاهد هم که بناحق شهادت داده اند حلال

میشود و این هم مخالف فرمایش حضرت رسول خدا است یوحنا
گوید چون مسائل مذکوره در میان امد و علمای هر چهار مذهب
حاضر بودند و در جواب سخن از اطراف بطول انجامید لکن
حاصل کلام همین شد که امام ابوحنیفه مجتهد بود و بر تقدیر
خطا در این احکام نموده او را یک اجر و ثواب خواهد بود پس
یوحنا گفت حالا که شما میگویید اگر مجتهد بعد از جهد اجتهاد
رسیده باشد و خطا در حکم کند او را اجری و ثوابی هست
اگر چنانچه مرا قضیه هم از ان طرف بگویید ما اجتهاد کرده ایم
در لعنت شیخین یا دیگران پس اگر اجتهاد ما صواب و حق باشد مطلوب است
و اگر اجتهاد ما خطا باشد ما را یک اجر بود بعد از ان شما
با انها چه جواب خواهید داد چون این مقدمه در میان علما بحث و مناظره
طول انجامید پس یکی از علمای شافعیه گفت ای یوحنا
اگر مذهبی خواهی که بقران و حدیث موافق و مطابق باشد و او را
اختیار نمایی مذهب امام شافعی را اختیار کن که او از قریش بود و از ابوحنیفه
هم متاخر بوده و اقوال او منقح تر و خوبتر است چون یکی از
علمای ابوحنیفه این سخن را از وی شنید متحمل نگشته بمقام
منع بر امده و گفت اقوال شافعی از کجا محقق تر و محکم تر شد
از اقوال ابوحنیفه و چه تحقیقی دارد شافعی در ان مسئله

که میگوید اگر زید با زنی زنا کند و از وی دختری بعمل آید بر زید
زانی جایز است که دختر خود را به نکاح خود بیاورد و همچنین
اگر زنی از زنا پسری زاید جایز است برآن پسر که با مادر خود عقد
بسته بزنی خود در آورد و همچنین اگر او را خواهری باشد
از زنا جایز است که خواهر خود را بنکاح خود در آورد و همچنین
جایز میداند که شخص جمع کند ما بین دو خواهر خود که از زنا
بعمل آمده اند باینکه هر دو را عقد نکاح خوانده بزنی خود در آورد
و غیر از اینها از مسائلیکه قلب سلیم از استماع آن متنفر است
و کسیکه چنین مذهبی داشته باشد چگونه میتوان گفت تحقیق
او اعلاست وقتیکه شافعی این کلمات را از وی شنید آشفته
گردید بغضب آمد رو کرد بحنفی مذهب و گفت ای حنفی تو
تو کلمات زیادی در بعض احادیث و سنت انها از اینها خیلی بالاتر
و مر عجایب این دو مسئله از فتوای تو تقریر میکنم که با هیچ عقل
و نقل درست نماید یکی آنکه اگر زید مثلا در هندوستان
با پدر حفصه عقد حفصه را که در ولایت روم سکنی دارد
جاری کند و بعد از مدتی که توقف در هندوستان نموده زید
با پدر دختر به روم وارد شود زید مطالبهٔ زن خود را نماید الی
وقت زید از پدرش آورده که فرزندان متعدد داشته و بعضی حامله

حامله باشد و بگوید این حفصهٔ معقودهٔ تو و این فرزندان
و حمل همه اولاد تو هستند باید قبول کنی و نمیتواند بگوید
که من از تو یا دختر بکر عقد بسته ام و از زمان نکاح تا امروز
روی او را ندیده ام و الان بشهر شما رسیده ام اکنون زن
خود را مطالبه میکنم تو این را نزد من آورده که فرزندان متعدد
دارد و علاوه حامله هم هست و میگوید که اینها همه فرزندان
تو هستند بچه شرع و بچه مسلمانی این مطلب درست آید در
جواب بگوید حکم امام ابو حنیفه میباشد زیرا که فرموده
اینها جمله فرزندان تو هستند بحکم خدا بدلیل آنکه تو عقد
بسته شاید در عالم خواب نطفهٔ تو باین زن رسیده شده و یا اینکه
نطفهٔ تو بسیار جهنده است بجهید و از آنجا او را آورده نزد زن و او هم
بجوی برداشته و یا اینکه فرشتگان آب پشت تو را بر گرفته و بشکم
دختر ریخته باشند والحال این فرزندان حاصل شده اند
و هیچ جای شک و شبهه نیست و جمله عقلا و اهل معرفت
میدانند که این حکم از عقل و نقل دور است مسئلهٔ دویم
اگر شوهر زنی غایب شود بعد از مدتی خبر فوت شوهر بزن رسید
زن عده نگاه داشته بعد شوهر دیگر اختیار کند و از شوهر
دویم غایب شود و شوهر اول پیدا شود آنچه فرزندانی بعمل آید

بعد از ان شوهر دویم غایب شود و شوهر اول پیدا شود این فرزندان
شوهر دویم همه مال شوهر اول میشوند در وارث واز هم دیگر
ارث برده و شان احکام پدر و فرزندی در حق ایشان جاری میشود
واینحکم در شرعنا مثل اولی واز عقل و نقل دور است. یوحنّا
گفت چون شافعی مذهب ایشانرا تقریر نمود دیگر حنفی را جواب
نماند و نتوانست که ایشانرا انکار کند اول بمقام تضرع بر آمد
بنزد شافعی دید چاره نکرد بعد بتشنیع کردن مشغول شد
وگفت شافعی که امام است میگوید که آب منی پاک و طاهر است
واینخلاف حدیث و گفته پیغمبر است وهم چنین گفت که نکاح
فاسد تحلیل میکند سه طلاق را واینخلاف نص آیه قرآن است
که میفرماید فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا
غَيْرَهُ ظاهر معنی آنکه پس گر طلاق دهد زنرا دیگر حلال نمی
شود آن زن مراو را پس از سه طلاق تا بنکاح شوهری دیگر غیر
از شوهر اول نیاید دلالت دارد بر آنکه زنیرا سه دفعه شخص طلاق
داد دیگر او را نمیتواند بگیرد مگر آنکه بشوهر دیگر برود و نکاح
بعمل آید و شکی نیست در اینکه مراد از نکاح آن نکاحیست که
در نظر شارع معتبر باشد و او هم عبارتست از نکاح صحیح نه فاسد
و دیگر آنکه ولیمه را در نکاح واجب دانسته و اجابت بوی را هم لازم

کردانیده واینهم خلاف فرمایش پیغمبر است که فرموده لَيْسَ فِي
الْمَالِ حَقٌّ سِوَى الزَّكَوٰةِ یعنی در مال بغیر از زکوة حق واجبی
نیست. یوحنّا گفت چونکه حنفی مذهب این تشنیعات را گفت
شافعی بسیار خشمناک شد آواز بر کشید وگفت ای حنفی تو
پرده ائمه را ندیدی و حیا از بین داشتی آیا بر امام شافعی تشنیع
میزنی و او را کمتر از ابوحنیفه میدانی و حال آنکه اینچیزهای
که امام ابوحنیفه در مذهب خود روا و جایز میداند اگر
آنها را بزبان آرد عقل از ابوحنیفه تو نفرت میکند. حنفی گفت
ای شافعی چرا دروغ میگوئی امام ابوحنیفه چه گفته که عقل از او
نفرت میگیرد شافعی گفت که ابوحنیفه جایز میداند که پوست
مرده را دباغت کنی بعد بپوشی و بشراب نبیذ وضو سازی
و بی نیت رو بقبله کنی و سوره فاتحة الکتاب را بفارسی خوانی
یا بترکی و بجای قل هو الله احد دو برگ درخت سبز بگوئی که
معنی این آیه از قرآنست که عبارت از مُدْهَامَّتَانِ باشد بعد سر را
آنکه پیش نماز رسی یعنی رکوع میکنی و سر را از رکوع بلند نکرده
بسجده بروی و در میان دو سجده سر را معتدل بر نیاری مثل شمشیر آنرا
بلند کنی و بفضله نجس سگ سجده نمائی و قبل از تشهد و تسلیم
بادی عمداً رها کنی نماز صحیح و مقبول است و اگر بخطا رها نمائی

نماز شما باطل است تو ای حنفی مذهب ترا بخدا بعقل خود رجوع و کن
و ببین هیچ پیغمبری با صحابه میشود که بمسلمانان امر نماید که
چنین نماز بکنید یا خدای تعالی بندگان خود را بچنین نماز
امر نماید و این نماز باعث تقرب درگاه اله شود یوحنا گفت
چون من دیدم از هر دو طرف گفتگو بطول انجامید و سخن درازا
کشید گفتم ای عزیزان حرف را کوتاه کنید و دین خود را زیاده
از این رسوا مکنید که من از هر دو طرف نفرت کردم و هیچکدام
را قبول ندارم و نخواهم کردن در این اثنا امام مذهب مالك
که او هم در آن مجلس حاضر بود و این گفتگوها را می شنید بر
خواست و رو کرد بمن و گفت ای یوحنا اگر مذهبی خواهی که
بقول و فرمایش خدا و رسول صلی الله علیه و آله نزدیک
باشد مذهب ما مالك را بگیر که او از جملهٔ تابعین باشد
و از همهٔ اینها مقدم است و او استاد شافعی است و مثل ابی حنیفه
بقیاس و استحسان قائل نیست و عمل باینها نمیکند بلکه هر چه
گفته از روی کتاب و سنت و حدیث و روایت گفته پس حنفی از شنیدن
این کلمات بر آشفته از روی غیظ و غضب رو کرده بمالکی گفت
ای مالکی امام تو چه آیت دارد یا چه حدیث بر اینکه فتوی داده که
گوشت سگ بچه حلال است و از بهر او پاک است و گوشت اسب

وخو

وخو حلال است و نباید در نماز فریضه عوذ بالله گفتن و همچنین
تشهد آخر را در نماز واجب نمیدانسته و صلوات را بر رسول
و آل طاهرین او جایز نداشته و همچنین مالك بدعت عجیبی بنا
گذاشته که امت کثیری بر آن بدعت هلاک گشته و باعث
قطع نسل گشته و آن اینست که مباح دانسته لواط پسر
امرد را در سفر چنانکه در منظومهٔ خود میگوید وجائز
بنيك الغلام الامرد مجوز للرجل المجرد هذا اذا
كان وحيدا في السفر ولم يجد انثى يقضي الا الذكر
و همچنین مباح دانسته وطی غلام را حتی اینکه شخص
مالکی غلامی را خریده بود و آن غلام بمولای خود در وطی تمکین نمی
داد نزد قاضی مالکی رفته و بیع غلام ادعا کرد که این بچه
تمکین نداد و این معیوب است و قاضی هم حکم کرد بعیب بودن
و جواز رد غلام پس حیا نمیکنی یا مالکی و میگوئی مذهب من
حقست با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من لاط
بغلام فاقتلوا الفاعل والمفعول یعنی هر کس لواطه کند
پس بکشید هم فاعل را و هم مفعول را پس مالکی هم با حنفی و
شافعی هر سه با هم در افتادند و بر یکدیگر چنان دق و اعتراض
کردند که بوصف بیان آن راست نیاید پس یوحنا گفت ای عزیزان

این

از این نزاع و گفتگوها بر گردید که نزدیک گشته من از این اسلام
بیزار شوم و این اشخاص صاحب مذهب حنبل که در آن مجلس نشسته بودند
و هیچ با ایشان یک گفتگو مداخله نمیکردند وقتیکه منازعه اینها را
مشاهده کرده و دید که جنگ و جدال از حد بگذر کشیده رو
کرد بمن و گفت یا ابو حیان ترا سخنی میگویم و هذا بینی و بینکم
مخصوصاً قربة الی الله که اگر مذهبی خواهی پاک و پاکیزه تر از همه مذاهب
پس مذهب امام حنبلی را بگیر که مذهب امام حنبل عین حقیقت است
که هیچ نسبت با آن مذاهب ندارد وقتیکه علمای سه مذهب
این حرف را گوش شنیدند بطرف او بلند شدند هر یک زبان طعنه
و ملامت بگو او گشودند و گفتند ای حنبلی اسمی مذهب سخیف
تو کی برابری با مذاهب تواند کرد تا که ما مذاهب را ترجیح دهی از
بر مذهب ما و چه شأن و فضلیست مذهب ترا با اینکه امام
حنبل تو گفته خدا تعالی جسم است و بر عرش می نشیند و از عرش
چهار انگشت بلندتر است و باز گفته که خدا تعالی هر شب جمعه
از آسمان فرود آید بر بام مسجدها بصورت پسر امرد قطط الشعر
یعنی کوتاه مو مثل موی غلام سیاه در حالتی که بجز سوار است
و در پاهایش نعلین تو که شراک آن از مروارید است چنانکه در
شهر بغداد بر سر بامهای مساجد آخورها ساخته بودند و در شب جمعه

ها جو میریختند تا خر خدا از آن جو بخورد و این حکایت مشهور است
که هر گاه امثال اینها از طایفه حنبلی در شب جمعه بالای بام مسجد
جامع رفته باین امید که خدا فرود خواهد آمد و از مغاره آن
اتفاقیه بالای بام پسر ملیح خوش روی نفط فروش بوده و موهای
کوتاهی داشت وقتیکه چشم زاهد حنبلی بر او افتاد چنین اعتقاد
نمود که خدای تعالی است نازل شده دو دستها بخاک بر قدمهای
وی انداخته و میبوسید پاهای پسر را و میگفت سیدی و مولای من
رحم کن بمن و مرا معذب مکن بعذاب خود و میگریست و تضرع
مینمود آن پسر از مشاهده این مطلب مبهوت گشت و چنین
گمان نمود که او اراده عمل بد دارد پس صیحه کشید با آواز
بلند فریاد کرد که این در بالای بام مسجد با من اراده عمل
قبیح دارد مردم جمع شده او را گرفته بعد از ایذاء و اذیت
بسیار او را نزد حاکم بردند که در حبس باشد تا صبح تحقیق
حال او بعمل آید چون صبح شد جماعتی از علمای حنابله نزد
حاکم رفته و شهادت دادند که این شخص اهل این کار نیست
بلکه چنین گمان کرده پسر که در پشت بام بوده از آسمان نازل شده
و اراده کرده تا پاهای او را بوسه نماید جهت حوائج خود از وی
سؤال کند و او را از دست حاکم خلاص کردند و از دو حنبلی

که از اعاظم علمای انها است از صورت و کیفیت خدای تعالی پرسیدند
گفت دعونی من الفرج واللحیة واسئلونی ما وراء ذلک
یعنی از عورت و محاسن خدا از من سؤال نکنید لکن بغیر این
دو تا از هر چه خدا میخواهید سؤال نمائید تا جواب بدهم
و همچنین امام حنبل گفته دست شستن در وضو واجب نیست
و گفته اگر امام بجهة عذری نماز را نشسته بخواند ماموم را
جایز است که بی عذر نشسته بخواند و مانند اینها پس با این
همه عیوب چگونه مذهب حنبل از سایر مذاهب بهتر و افضل
خواهد بود بعد از آن دیدم میان علمای چهار مذهب حنفی
و شافعی و مالکی و حنبلی نزاع شدید گشت و هم دیگر را تخطئه
میکردند و بر یکدیگر تعنتها چند اثبات میکردند و عیوب
معایب خود را اظهار نمودند تا اینکه عامهٔ حاضرین و کافه اهل
مجلس زبان بطعن و ملامت ایشان گشودند پس من گفتم قسم
بخدا و پیغمبر که بهر درستی من از عقاید شما نفرت کردم پس هرگاه
اسلام همین است که شما دارید پس واویلاه و واسوآتاه لکن
شما را قسم میدهم بخدای واحد که ایمنی حشر را تمام نمائید
و متفرق باشید که عوام الناس هم شما را ملامت میکنند و حتی
گفتند پس مجلس را متفرق ساخته هر یک بمنزل خود رفتند تا یک

هفته هم دیگر را ملاقات نکردند پس از آن باز بنای آشتی با هم
گذاشتند پس جمع شدند در مستنصریه و من هم حاضر گشته و
دنباله مطلب خود را گرفتم و با ایشان مغلطه انها را اتمام دادم
که آیا میان مسلمانان مذهبی غیر از این چهار مذهب هم
هست علما گفتند بلی هست ولکن جماعت را رافضه میخوانند
و دایم خود را پنهان مینمایند و هیچ خودشان را در شهرهای
معظم ظاهر نمیکنند و خود را در پرده شافعی یا حنفی
میگذارند و در همه شهرها مسلمانان جهود را جهود میگویند
و گبر را میگویند گبر واما رافضیان نمیتوانند بگویند که ما
رافضی هستیم از ترس کشته شدن و ایشان را ما واجب
القتل میدانیم و ایشان در غایت قلت اند و از مذهب فرقه
قلیل هیچ حاصلی نیست یوحنا گفت اگر راستی پرسی
این است که قلت و کمی ایشان دلیل بر بطلان نیست بلکه دلیل
حقیت و خوبی ایشان است زیرا که من در قرآن شما دیدم
که خداوند شما در مواضع کثیره مدح قلیل را فرموده مذمت
کثیر مینماید وقلیل من عبادی الشکور ومثل تولوا الا
قلیلا منهم ومثل وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
وایضا فرموده الا قلیلا ممن انجینا ومثل فقلیلا

مدح قلّت و ذمّ کثرت

ما یؤمنون و مثل لا تبعتم الشیطان الا قلیلاً و بار دیگر
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة و مثل لاحتنکن
ذریته الا قلیلاً و عجیب‌تر آنکه در مذمت کثیر ایشانرا بسیار
فرموده چنانچه فرموده و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک
عن سبیل الله و مثل و لکن اکثرهم للحق کارهون و در
جای دیگر فرموده و ما یتبع اکثرهم الا ظناً و ما یؤمن
اکثرهم بالله الا و هم مشرکون و مثل کان اکثرهم
مشرکین و باز فرموده و لکن اکثر الناس لا یعلمون
در آیهٔ دیگر لا یشکرون و در آیهٔ دیگر و ما کان اکثرهم
مؤمنین بل اکثرهم لا یؤمنون و از این دو نوع در
قرآن شما بسیار است که مذمت کثیر و مدح قلیل را فرموده
پس کمی اکثر دلیل حقیت و کثرت دلیل بطلان نشود مگر
یقیناً نخواهد بود یوحنا گفت از شما توقع دارم که یکی
از علمای ایشان را حاضر نمائید تا ببینم چه میگوید علما
گفتند چه میگوئی و هرگز کسی از علمای آن طایفه پیش ما
اظهار نمیتوانند کرد و کسیکه رافضی باشد چه جرئت و جا
دارد که بمجلس ما حاضر شده و اظهار مذهب خود نماید
که فی الفور حکم میکنیم او را بقتل رسانند و بسوزانند یوحنا

گفت

در مذهب حنبلی

گفت الله اکبر این خیلی امر عظیم است چنین نسبت اعتقادی
ایشان انبیا بد بوده باشد آخر من بگوئید ببینم مگر
رافضیان بوحدانیت خدا اقرار ندارند علما گفتند
بلی اقرار دارند بلکه مبالغه تامه در توحید و تنزیه خدا
بجا میاورند پس یوحنا گفت مگر اعتقادی به نبوت و پیغمبری
جناب رسول الله صلی الله علیه و آله ندارند علما گفتند
بلی دارند بلکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را منزه می
دانند از معاصی صغائر و کبیره در تمام عمر قبل از نبوت و بعد از
نبوت و معجزات باهرات و قرآن همه اقرار دارند یوحنا گفت
آیا بقبلهٔ مسلمانان توجه نمیکنند گفتند میکنند یوحنا
گفت مگر معاد و حشر و نشر و سؤال قبر و صراط و میزان
و شفاعت و بر این قبیل چیزها اعتقاد ندارند علما گفتند
که همه اینها اقرار دارند پس یوحنا گفت آیا انکار عبادات
میکنند مثل طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة
علما گفتند باینها هم اقرار و اعتقاد دارند بلکه در اینها
مبالغه تامه بعمل میاورند یوحنا گفت مگر ایشان مباح
اند که حلال میدانند خمر و زنا و لواطه و لهو و لعب و ربا
و غنا و ناحق را علما گفتند نعوذ بالله هرگز اینها را جایز

عمر داشتند

نمی‌دانستند بلکه احتراز از آنها از ایشان بیشتر باشد از احتراز
دیگران یوحنا گفت الله اکبر قومیکه بگویند لا اله الا
الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز و روزه
و حج و جهاد و زکوة اقرار نمایند و خمر و زنا و لواط و خون
ناحق را حرام دانند چرا باید آنها واجب القتل و ذلیل و حقیر
باشند نزد شما و این کار شما از مسلمانی دور و از اسلام
بعید مینماید با آنکه پیغمبر شما فرموده که من مأمور شده‌ام
اینکه با کفار مقاتله و محاربه نمایم تا شهادت دهند به
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس من مانعی که شهادتین را
گفتند دیگر جان و مال و عیال آنها در حفظ اسلام میباشد
مگر اینکه کاری نمایند که مستحق قتل باشند حسنا آنها
با پروردگار است علما گفتند یا یوحنا بدرستی که آنها
مبتدعها در دین گذاشته‌اند و بد اعتقادی میباشند یوحنا گفت
بیان نمایید آنها را گفتند یکی آنکه رافضیان میگویند بنده را
در افعال و اعمال خود اختیاری هست و در طاعت و معصیت
مؤثر است و میگویند که خدا ایمان را خواسته و کفر و ظلم را نخواسته
و چنین اعتقاد را ما بد میدانیم زیرا که حسنا اینقول خود را با
خدا تعالی شریک دانسته‌اند یوحنا گفت پس درین صورت کار شما

مشکل

مشکل خواهد شد زیرا که بر قول شما لازم افتاده که اعتقاد
نمایید بر اینکه هر معصیتی که در دنیا واقع شده از شرک و ظلم
و جور و فساد و زنا و خمر خوردن و لواط و خون ناحق جمله این اعمال
قبیحه از جانب خدا باشد و مؤثر در آن خدا باشد و بگویید
که اراده خدا واقع شده و خدا خواسته که کافر کفر کند
و او در کفر خود مجبور بوده هیچ اختیاری با ایمان آوردن مر او را نباشد
با آنکه شما اقرار میکنید که خدا تعالی فردای قیامت کافر را
معذب خواهد فرمود که چرا ایمان نیاوردید و همچنین بقول
شما لازم افتد که بگویید خدا تعالی خواسته که شیطان
مرتکب اضلال خلق و گمراه نماید بلکه از شیطان خواسته که شیطانی
نماید و شراب خوار نیز شراب خواری کند و زنا کننده زنا کند
و بت پرست بت پرستی کند و هیچ یک اینها را در اینکارها اختیاری
نباشد اگر واقع اینچنین است پس چرا ما اینها را در عملشان
مذمت میکنیم بلکه چرا خدا تعالی ایشان را عذاب مینماید و
چگونه روا میشود بر پروردگاری که حکیم و دانا باشد شخصی
با ایمان فرموده و باز او ایمان نخواهد و یا طاعت کند دیگری را کفر
با اینکه جبرا تقدیر کفر بر او کرده باشد و یا چگونه روا بود بر حکیم
عادل دانا که بنده کافر خود را از ایمان رو گردانده معذب ابا

در کلام

در رد مذهب جبر

در کلام مجید از روی مذمت بفرماید وَأَنّی تُصرَفُونَ یعنی کجا
رو گردان میشوید یا کفر را در ایشان بیافرینید باز بانها
بفرماید کَیفَ تَکفُرُونَ چگونه کافر میشوید وحق را در ایشان
بباطل بپوشانند باز بفرماید لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالبَاطِلِ یعنی
چرا میپوشانید حق را بباطل وخودش انها را از راه حق باز دارد
و بانها بفرماید لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ یعنی چرا باز
میگردانید از راه خدا وخودش انها را از ایمان بگرداند و منع
نماید باز در کلام مجید بفرماید وَمَاذَا عَلَیهِم لَو آمَنُوا
بِاللّهِ یعنی چه چیز باعث شده برانها که ایمان نیاوردند بخدا
وخودش ایشانرا از راه حق میگرداند و با ایشان خطا میکند
فَأَینَ تَذهَبُونَ یعنی پس بکجا میروید وچگونه خودش ایشانرا بجبر
از دین باز میدارد و میگوید فَمَا لَهُم عَنِ التَّذکِرَةِ مُعرِضِینَ
یعنی چه چیز شده برای انها که از تذکر حق وراه وی اعراض کننده
میباشند و همه این ایات وغیر اینها که در مذمت ترک ایمان و ترک
راه حق و خدا وارد گشته دلالت دارد بر اختیار بندگان در افعال
خودشان و باینکه اطاعت و معصیت همه باختیار و ارادت بندگان
واقع میشود و دیگر انکه حق تعالی مذمت فرموده کسانرا که میگویند
اگر خدا خواستی که ایمان اریم میاوردیم چنانکه در کلام خود میفرماید

سیقول

در رد مذهب جبر

سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشرَکُوا لَو شَاءَ اللّهُ مَا أَشرَکنَا وَلَا آبَاؤُنَا
وَلَا حَرَّمنَا مِن شَیءٍ ظاهر معنی انکه نزدیکست که بگویند انانکه
مشرک بوده اند که اگر خدا خواستی ما هیچ شرک نمیکردیم و نه
پدران ما شرک میکردند و هیچ چیزی بی رضای او حرام نمیکردیم
پس حق تعالی سرزنش میکند ایشانرا بفرمایش خود کَذلِکَ
کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم یعنی همچنین تکذیب کردند انانکه قبل
از ایشان بودند و گفتند که اگر خدا خواستی ما بت نمی پرستیدیم و کافر
نمیشدیم لکن خدا کفر در ما افرید و ما را اختیار نداده ما را بچه
فرماید و چگونه بفرمان او عمل کنیم با اینکه هم تقدیرات او هیچ کس
را مغلوب نیست بجز او حَتّی ذَاقُوا بَأسَنَا تا چشیدند باس و عذاب
ما را قُل هَل عِندَکُم مِن عِلمٍ فَتُخرِجُوهُ لَنَا یعنی یا محمد صلی
الله علیه وآله بگو ایشانرا ایا نزد شما بر این سخن علمی هست ان
علم را بما بنمایید إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِن أَنتُم إِلَّا تَخرُصُونَ
یعنی هیچ دلیل بر این گو و ما تابعت نمیکنید مگر ظن وگمان را و
نسبت شما مگر ناحق و دروغ گوئید که میگوئید اگر خدا خواستی
ما شرک نمیاوردیم زیرا که اگر چنین بودی خدا را هیچ حجتی نبودی
بودی بر کافران زیرا که در روز قیامت هست انها را که بخدا عرض
کنند ما را چرا بدوزخ میفرستی خدا خواهد گفت که تو را امر

بایمان

با یمان نمود و ایمان نیاورد و از کفر توبه هیچ کرد و کافر شد
پس آن کافر گوید خداوند امر نفرمود که کفر از من امر نهی یا تو
خدا بفرماید من امر نهی پس کافر بگوید خدایا مرا هیچ اختیار
ندادی در کفر خدا گوید اختیار دادم پس کافر بگوید خدایا
مرا کافر آفریدی و بمن اختیار هم ندادی در دفع کفر و قبول ایمان
دیگر مرا چه تقصیر وارد است و چرا مرا عذاب میکنی بر کفر پس خدا
آن وقت لازم شود و هیچ حجت او را نماند و این همه ز گفتن لو شاء
الله ما اشرکنا لازم میشود پس حق تعالی برای همین نکته در عقب
این آیه فرمود قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین
یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله مر خدا را حجتی است قوی
و محکم که شما را در کفر و ایمان مختار فرموده و اگر میخواستی خدا
تعالی شما را بجبر بی اختیار بهدایت میکرد لکن او منافی تکلیف
میشد و منافی با استحقاق ثواب بود و همچنان گفته مرا عجب
آید که شما بگوئید که خدای تعالی ایمان از کافر نخواست و اگر
خواستی که همه خلق مسلمان شوند جمله مسلمان میبودند لکن او
نخواست که بت پرست بت پرست نباشد و اگر خواستی که کسانیکه
فرشتگان را میپرستند نپرستیدندی و منکر دیگر شما تازه آمده
میدانم که این سخن شما خلاف عقل و قرآن است زیرا که من در قرآن

شما

شما خوانده ام وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثا
اشهدوا خلقهم ستكتب شهادتهم ويسألون یعنی
گفته اند مشرکان در حق فرشتگان که بندگان رحمانند
که ایشان دختران اند آیا گواه بوده اند بر آفرینش ایشان پس نزدیک
باشد که گواهی ایشان نوشته شود و ایشان از این گفتن مسئول
و باز خواست خواهند شد و بعد از آن فرمود حق تعالی وقالوا
لو شاء الرحمن ما عبدناهم ما لهم بذلك من علم ان هم
الا يخرصون و دیگر گفته اند گروه مشرکان که اگر خدا نخواستی
ما ایشان را نمی پرستیدیم و مشرکان را با این قول علمی و دلیلی
نیست الا که ایشان به دروغ و گمان میگویند بعد از آن فرمود
ام آتيناهم كتابا من قبله فهم به مستمسكون آیا
مشرکان را کتاب داده ایم قبل از این کتاب که دلالت کند آن کتاب
بر قول ایشان پس ایشان بآن کتاب تمسک میکنند بل قالوا
انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مقتدون یعنی اینها
نبود بلکه گفتند در جواب به درستیکه ما پدران خود را بر طریقی
و دینی یافتیم و حال آنها هم بر راه ایشان میرویم و پیروی ایشان
همی کنیم و چونکه چنین در قرآن شما آمده و شما بقرآن ایمان دارید
چرا میگوئید که خدای تعالی شرک از مشرکان خواست و چرا بر او افترا

طعنه

طعنه میزنید و بعضی ایشان را واجب القتل میدانید این ظلم
صریحیست که در حق ایشان میکنید و مکابره میگوئید
بلکه انهار ادراین اعتقاد هم باید بدانید زیرا بگفته شما
در این قول مجبورند و ایشانرا رفضه نتوان گفت که ترک حق
نکرده اند علما گفتند که جواب ما از این جهة نمیگوئیم که
ایشان واجب القتل هستند بلکه از این جهة میگوئیم که ایشان
اعتقاد بسته اند که از هفتاد و سه فرقه ناجیه و رستگار ایشانند
و باقی فرق که هفتاد و دو باشند همه هالک و مخلد در دوزخ
اند پس ما را بد میآید و ما نیز ایشانرا واجب القتل میدانیم
و هرگاه یکی از آن گروه بر دست ما افتند تا او را هلاک نکنیم چاره
نیست و از این جهة در همه شهرهای اسلام یهودی میتواند گفت
که من یهودیم و نصرانی میتواند بگوید که من نصرانیم و رافضی نمی
تواند گفت که من رافضیم چرا که از کشتن میترسند جواب گفت
این همه که ایشان میکنند هیچ دلیل ایشان بسمع شما
رسیده که چیست گفتند بلی میگویند که هیچ شک نیست که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که امت من هفتاد و سه
فرقه میشوند یکی از ایشان ناجی و دیگران در آتش دوزخ مخلد
بمانند و بیقین معلوم است که این فرقه ناجیه البته باید در اعتقاد

مغایر

مغایر اعتقاد و سایر فرق که هفتاد و دو فرقه اند باشد و الا
نجات یک فرقه و بجز فرقه دیگر ترجیح بلا مرجح باشد و میباید که
میان فرقه ناجیه با باقی فرق در بعض اعتقادات باشد نه
از جمیع وجوه و اگر نه اسم اسلام همه را شامل نشود و آن بعضی
که در فرقه ناجیه دیگر و مخالف میکنند با باقی فرق میباید
که موافق کتاب الله و موافق اخبار نبویه مشهوره که هیچ کس آنرا
انکار نتواند کرد و مطابق عقل باشد جواب گفت والله
خوب میگوئید اگر اینها را همه طلب میکنید و لیکن هیچ میدانید
که در چه چیز با شما مخالفت میکنند و دعوی دارند که آن موافق
کتاب الله و حدیث و عقل است گفت یکی از علما مولینا رشید نام
که من دانم که رافضیان آنچه میگویند که هیچ شک نیست که خدای
تعالی وعده داده که هرگاه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
بمیرد یا کشته شود صحابه بکردند و بعضی از حق بگردانند مگر قلیلی
اندک که صبر و شکر و تسلیم و شکیبائی نمایند خدای ایشانرا
جزای نیک کرامت فرماید چنانچه در قرآن میفرماید و ما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه
فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین ظاهر معنی

در ردّ مذهب جبر

آنکه نیست محمّد مگر رسولی و پیغمبری از جانب خدا و بتحقیق پیش
از آن پیغمبرانی گذشته پس اگر او هرگاه بمیرد یا کشته شود برمیگردید
بدین آبا و گذشتگان خود و هر کس برگردد بپاشنه‌های
خود که کنایه از مذهب پیشینان باشد هرگز ضرری بخدا نمیرساند
چیزی را و زود جزا و پاداش دهد خدا تعالی سپاسکننده‌گانرا
پس چون رسول صلی الله علیه و آله وفات کرد همه صحابه روی
گردانیدند از اهل بیت و بیعت کردند با ابا بکر و متابعت او کردند
و اهلبیت علیهم السلم را گذاشتند مگر طایفهٔ قلیل و ما
پیروی اهلبیت کردیم و متابعت ابا بکر نکردیم بلکه متابعت
علی ابن ابیطالب و اهلبیت صلوات الله علیهم کردیم و هیچ
شبهه نیست که متابعت علی و اهل بیت علیهم السلم ناجی
باشد و مخالفت علی و اهلبیت علیهم السلم هالک باشد
بحدیث صحیح پیغمبر صلی الله علیه و آله که بطرق متعدد فرموده
مَثَلُ اَهلِ بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من
تخلّف عنها ضلّ و غوی و غرق یعنی مثل اهل بیت من مثل
کشتی نوح است هر کسی که بان کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس
تخلّف نمود و از او روگردان شد گمراه گشته و در ضلالت
مانده و غرق شده و این هر دو حدیث صحیح است نزد جمله مسلمانان

پس بدلیل

در وقوع خلاف در خلافت

پس بدلیل ثابت شد که ما فرقهٔ ناجیه‌ایم و باقی فرق هالکند
یوحنّا گفت صحیح است که خدا تعالی فرموده که بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه مرتد شوند و این نص
قرآنست لیکن رافضیان باید دو چیز را اثبات نمایند یکی آنکه
اثبات کنند که اهلبیت در یکطرف بوده اند و عمر و اتباع ایشان
در یکطرف و دوم آنکه اثبات کنند بنص صریح که اهل بیت
هیچ شک نیست که قول ایشان حق و مسلّم است و معهذا ما یکچیز را
رعایت میکنیم تا ما را حق بیقین واضح شود و آن اینست که
هیچ حدیث و روایت و هیچ قولی را از کتب رافضیان قبول نکرده بلکه
طرح میکنیم مگر چیزی موافق قول ایشان در کتابهای شما که اهل
سنت و جماعتید باشد قبول میکنیم و شما را بان الزام میکنیم
و او ایشان را حجت باشد پس علمای چهار مذهب گفتند
اینحرف موافق انصاف است پس یوحنّا گفت بعلماء که شما را
سوگند میدهم بآن پروردگاری که در کتاب کریم فرموده و گفته
اِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدٰی مِنْ بَعْدِ
مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ اُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ
اللّٰاعِنُونَ ظاهر معنی آنکه بدرستی آنانکه میپوشانند
آنچه را که فرو فرستادیم از بیّنات و هدایت پس از آنکه بیان

اورا

او را موده بودیم در کتاب براهین به آنها اینکه لعن میکنند
آنها را خدا و لعن میکنند ایشان را لعن کنندگان که هیچ در کتب
شما اخبار و حدیث وارد شده که دلالت کند بر اینکه ابابکر و
عمر بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله با اهل بیت
که علی و فاطمه و عباس است نزاع کرده علما گفتند بلی نزاع و
مخالفت کرده اند و در کتب ما است در صحیح بخاری که اعظم
کتب اهل سنت و جماعت است در دو جای اول در باب غزوه
خیبر به روایت عایشه ام المومنین که علی علیه السلم با ابابکر نزاع
کرد و در خلافت تا مدت شش ماه که مدت حیات فاطمه علیها السلم
بود و در صحیح بخاری جای دیگر هست در جزو دویم در باب حبس
الخمس بروایت عمر بن خطاب که علی و زبیر و انکه با این هردو بوده اند وزبیر
نزاع کرده اند و این اظهر من الشمس است بلکه در کتب ما چیزی
عجیب نقل کرده اند که اگر [illegible] دست او بحری محکم
سازند و آن اینست که در کتاب صحیح بخاری و مسلم روایت کرده
اند زمانی که وفات کرد ابوبکر و عمر در جای وی نشست عباس
و علی آمدند نزد عمر و طلب میراث پیغمبر را از و نمودند عمر بغضب آمد
و در کلمات خود گفت به عباس و علی علیهما السلم چون که رسول الله
وفات یافت ابوبکر گفت من قایم مقام رسول الله هستم ما که تو عباس

طلب

در وقوع خلاف در خلافت

طلب میکنی میراث خود را از برادرزاده خود و آمد این یعنی علی ع
طلب مینماید میراث زن خود از پدرش پس ابوبکر گفت بشما که رسول
الله صلی الله علیه و آله فرموده که ما میراث نمی دهیم هرچه را
بگذاریم همه صدقه است مییابد داد پس شما هردو تان [illegible]
ببینید که ابابکر کاذب و گناهکار است و غدر کننده است و
خاین چون ابوبکر بمیرد گفتم که من قایم مقام رسول الله صلی الله
علیه و آله هستم و قایم مقام ابوبکر دیگر شما مرا مثل ابوبکر
گناهکار و دروغگو و غدر کننده دیدید یکی گویم بعد از آن آمدید
یعنی علی و عباس و این هردو بر یک عهد بودید و بر یک جا [illegible] میگویید
که میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را ما بدهم و میگوشید
که امر خلافت حق ما است نه حق شما پس من در جواب گفتم آنچه
ابوبکر گفته بود بشما پس این مطلب با آنکه عمر [illegible] در مجلس
گفت که آن مجلس پر بود از صحابه کبار همچون مالک ابن انس و عبد
الرحمن ابن عوف و زبیر و سعد و هیچ از آن مجلس عذر خواهی
نکرد برای ابابکر و عمر از این سخن و نه علی و عباس عذرخواهی کرده
اند و این دلیلست که علی علیه السلم و عباس بخلافت عمر راضی نبودند و
مخالف نزاع میانه ایشان بوده و اهل البیت و گروهی بوده اند با ابابکر و عمر
و اتباع ایشان دیگر این احادیث که ما نقل کردیم موافق قول را

است پس دعوی ایشان که ابا بکر و عمر مخالفت اهل البیت کرده اند
اجماعی باشد و هرچه باجماع باشد مخالفت ان نتوان کرد و
انکار شان از محالاتست و صورت حدیث اینست روی البخاری
فی صحیحها انه لما توفی ابوبکر و جلس عمر مکانه اتی العباس
وعلی الی عمر وطلب میراثهما من رسول الله فغضب
عمر وقال کلاما یقول فیه فلما توفی رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم قال ابوبکر انا ولی رسول الله
فجئت انت تطلب میراثک من ابن اخیک ویطلب هذا
میراث امرأته من ابیها فقال لکما ابوبکر ان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم ما ترکناه قال نحن معاشر
الانبیاء لا نورث یکون صدقة فرأیتماه کاذبا اثما
غادرا خائنا ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی رسول الله
وولی ابی بکر فجئت انت وعلی وانتما جمیعا فقلتم
الامر لنا دونکم فقلت لکما مقالة ابی بکر فرأیتمانی
کاذبا اثما غادرا خائنا یوحنا گفت اگر رافضیان
شما را الزام کنند که بگوئید عمر بن الخطاب راست گفت یا دروغ شما
چه خواهید گفت اگر میگوئید راست گفت لازم اید که علی
وعباس اعتقاد کرده باشند اینکه ابوبکر و عمر دروغ گویانند

واثم و خائن و غادر هستند و هرگاه مثل اینها دو نفر که علی
وعباس اند دروغ کسی این نحو گواهی دهند هیچ شک نیست
که راستگو نباشد و نیز اگر شما باجماع نقل کردید که حق با علی
وعباس است و دیگر موافق حدیث صحیح است که پیغمبر فرموده که حق
با علی و علی علیه السلام با حق است و اگر عمر دروغ گفته لا بد
بخلافت نیز اگر روا نیست که کسی چنین دروغ گوید بر همچنین
کسان و او پیشوای امت و خلیفه رسول الله باشد و در دین
و دیگر اگر عمر دروغ گفته بود البته امیرالمؤمنین و عباس
یا کسی دیگر از حاضران مجلس عذر از عمر خواستندی لکن نکردند
پس درین روایت سخن گروه رافضیان ترجیح مییابد و اینجا نیست
که علمای شما در کتابهای معتبره خودشان نقل کرده اند عباس شیعه
که اینها جرئت میکنند بطعن و شتم ابوبکر و عمر نیز بجز فجور دیوان
صحابه شان احق علی علیه السلام انهارا کاذب و اثم و غادر کنند
خوانده و مستحق خلافت و وزرا ابوبکر را نبوده و خودش را
مستحق دانسته و شکی نیست بموجب حدیث مسلم بن الخطاب فمن
علی علیه السلام با حق است و حق با علی و فی الجمله معلوم شد
ما را بر یقین که ابا بکر و عمر با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم نزاع و مخالفت کرده اند اکنون امدیم بمقدمه دیگر

وصیت پیغمبر

وان اینست که اهلبیت رسول الله بر حق هستند و هر که
پیروی ایشان کند نجات یابد و هر کس که خلاف ایشان کند و پیروی
ایشان نکند هلاک شود و اگر از افضلیت ایشان اثبات کنند
هیچ شک نبود که سخن سخن ایشان خواهد بود و ما نیز هستیم
بر سر آن شرط که کرده ایم که هیچ حدیثی را نمیشنویم تا در کتب اهل
سنت وجماعت نباشد حال بحق لا اله الا الله محمد رسول
الله قسم میدهم شما ای عرب هیدمر اگر هیچ در کتب شما
از این معنی آمده علما گفتند بلی در کتب ما آمده اما از آن جمله در
صحاح و در مصابیح و با الفاظ مختلفه باین معنی آمده که جناب
رسول الله فرمود که من رحلت میکنم و در میان شما دو چیز میگذارم
و هرگاه شما بآن دو چیز تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید یکی
کتاب الله و دوم خاندان من و در صحیح مسلم بروایت زید بن ارقم
در دو موضع قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وآله بین المکة والمدینة قال بعد ان وعظ ایها الناس
انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب انی
تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به ثم رغب فیه وقال اهل
بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی و دیگر در جمع بین الصحیحین

در وصیت پیغمبر

نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود انما انا
بشر مثلکم یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانا
تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله
فی اهل بیتی و در جمع بین الصحاح الستة عن النبی انه
قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و
صاحب کشاف روایت کرده باسناد خود که حضرت رسول الله
فرمود فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور
بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود
بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم
هوی حاصل معنی آنکه فاطمه سلام الله علیها روح قلب
منست و دو پسرش میوه دل منست و شوهرش نور چشم منست
و امامان که از اولاد وی اند امنای پروردگار منند و ریسمانی
کشیده شده اند میان خدا و میان خلق خدا هر کس باینها
چنگ زد و متمسک شد نجات یافت و هر کس از اینها تخلف
نمود هلاک شد و باز روایت کرده که حضرت رسول الله
فرمود که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی ومن تخلف عنها غوی یوحنا گفت اگر چنین باشد

پس بی شک و شبهه ثابت شد که هر کس پیرو اهل بیت رسول
الله را صلی الله علیه و آله و سلم کند رستکار و ناجی باشد
و هر کس که پیروی غیر ایشان را کند هالک و بدبخت باشد پس
یوحنا گفت من دیده ام در کتب شما که محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله فاطمه زهرا را سیدة نساء و او را خیر النساء
خوانده و باز در کتب شما است که فرموده که خدا خشم میکند
برای خشم او و رضا میدهد برای رضای او و دیگر فرموده
که هر کس برنجاند او را مرا رنجانیده باشد پس میخواهم بدانم
که حال او با ابوبکر چون بود با ایشان راضی بود علما گفتند
آنکه تو دیدی باین حال ما هم در دو جا صحیح بخاری یکی در مناقب
فاطمه علیها السلام و یکی در کتاب النکاح دیده ایم ان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فاطمة بضعة منی
من ابغضها ابغضنی و ایضا قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی
و یؤذینی من آذاها و هیچ شک نیست که ثابت باشد باین معنی
دو حدیث که هر کس فاطمه زهرا را برنجاند رسول الله صلی الله
علیه و آله را رنجانده باشد و هر که رسول الله صلی الله علیه و آله
را برنجاند جای او در درک اسفل جحیم باشد و عقلا جا و ذالک

بود و ثابت شد که خدای تعالی خشم گیرد بخشم فاطمه علیها السلام
و رضا دهد برضای فاطمه علیها السلام یوحنا گفت اینکه
شما گفتید خود ثابت و یقینی است و لیکن سوال ما از آن است
که ابابکر فاطمه علیها السلام را رنجانیده یا نه علما گفتند ما
اگر از زبان نتوانیم آورد لیکن در صحیح بخاری در چند جا او
نقل کرده که فاطمه علیها السلام بنزد ابابکر آمد بعد از
وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میراث پدر خود
طلبید ابوبکر او را منع کرد پس فاطمه خشم گرفت و با وی سخن
نگفت و از وی ببرید تا از دنیا برفت و چون فاطمه وفات کرد علی
علیه الصلوة و السلام او را بشب غسل داده دفن کرد
و ابابکر را خبر نداد و صورت روایات این است فی باب الغزوة
خیبر عن عائشة فی حدیث طویل فاتت فاطمة علیها السلام
الی ابی بکر تطلب منه میراثها من ابیها فابی ابوبکر ان یدفع
الی فاطمة علیها السلام شیئا فوجدت فاطمة علی ابی بکر
فی ذلک فهجرته و لم تکلمه حتی ماتت و عاشت بعد
النبی صلی الله علیه و آله و سلم ستة اشهر فلما
توفیت دفنها زوجها علی لیلا و لم یؤذن بها ابابکر
رواه البخاری فی صحیحه فی الجزو الاول فی کتاب الخمس

عن عایشة ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم سئلت ابا بکر بعد وفات رسول الله ان یقسم لها
میراثها مما ترک رسول الله مما افاء الله علیه فقال
لها ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
لا نورث ما ترکناه صدقة فغضبت فاطمة فهجرت
ابا بکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت وعاشت بعد رسول
الله ستة اشهر وروی البخاری ایضا فی صحیحه فی کتاب
الفرایض عن عایشة لما طلبت ارض فدک میراثها
من رسول الله من ابی بکر ومنعها ابو بکر فهجرته
فاطمة حتی ماتت ولم تکلمه حتی ماتت واین احادیث
دلالت میکند صریحا که ابو بکر فاطمه علیها السلم را رنجانیده
است یوحنا گفت ای عزیزان بیا باشید تا در دل خود حق را
بانصاف کنیم و تعصب و هوا داری را یکبار بکنار و بیرون ببینیم حق
با کدام است هرگاه که شما میگوئید ابا بکر فاطمه را رنجانیده پس
هر که فاطمه را برنجاند همچنان باشد که رسول الله را رنجانیده باشد
پس بنا براین بایستی ابا بکر رسول الله را رنجانیده باشد
علما گفتند باشد یوحنا گفت خدا تعالی در قران شما
میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله

فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ظاهر معنی آنکه
بدرستی آنانکه اذیت میکنند خدا را و پیغمبر او را لعنت نموده
انها را خدا هم در دنیا وهم در آخرت و مهیا نموده برای آنها
عذاب خوار کننده را پس یا آنکه قرآن شما صحیح نباشد یا صحیح
بخاری و احادیث وی دروغ باشد یا آنکه لعنت بر ابا بکر لازم
آید که امرا اختیار میکنید پس علما ساکت شدند هیچ جواب
ندادند پس بکر بار دیگر یوحنا گفت ای عزیزان چرا جواب نمیگوئید
و سر فرو کردید پس علما گفتند جواب اما آنست که گذشته
گان اجماع کرده اند بخلافت ابا بکر و صحابه ان وانا آنکه ابو بکر
از اهل بهشت است وحق تعالی اصحاب را مدح فرموده در چند جا و ایشان
برحق بوده اند و هر کس خلاف این سخن گوید یا اعتقاد کند او ملعون است
در دنیا و آخرت و واجب القتل باشد یوحنا گفت ای عزیزان
راستی آن که اینهمه سخنان شما خلاف و جنگست که میکنید و اگر
دعوی اجماع کنید ثابت نمیشود یا آنکه نقل کرده اند که عمر ابن خطاب
خبر داد که اعتقاد علی علیه الصلوة والسلم و عباس سلم الله علیه
در خلافت ابی بکر آن بوده که ایشان دروغگوی بوده اند غادر
و نقل کرده اید که نزاع کرده اند با ابی بکر و خصم مسلم نمیدارد
شما را در صلح و بیعت کردن از آن وقت تا اینوقت و اتباع علی

مسلم نمیدارند برای شما صحت خلافت ایشانرا و اما انکه
میکوئید از اهل بهشت است و آن نیز بدو استدلال مسموع نیست
خاصه بر مذهب شما که میکوئید بر خدا هیچ چیز واجب نیست و بهشت
و دوزخ هم بعمل نیست بلکه یعذب من یشاء و یرحم من یشاء
و اما انکه از صحابه بوده اند و خدا تعالی مدح فرموده صحابه را
درست لکن دخول ایشان با فراد ممدوحان متیقن نیست
زیرا که در کتب شما وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود نزدیک هست اورده شود اشخاصی که از امت من باشند
پس کرفته شوند از ذات الشمال پس میکویم یا رب یاران من یاران
من هستند اینها پس کفته شود بدرستی که نمیدانی که چه کرده اند
بعد از تو پس میکویم انچنانکه کفت آن بنده صالح و کنت علیهم
شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان
تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم ظاهر معنی انکه بودم
بر انها کواه مادامیکه در میان ایشان بودم پس وقتیکه بر داشتی
مرا از میان انها هستی تو نکهبان بر انها و تو بر همه چیز کواهی
هرکاه عذاب کنی انها را پس ایشان بندکان تو اند و اکر بیامرزی
انها را پس بدرستی که توئی غالب درستکار پس کفته شود مرا بکو

که ایشان مرتد شده اند و از آن هنکام که تو مفارقت کرده ایشان
را و این بمعنی روایات صحیح در کتابهای شما است از انجمله ما
رواه الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث
السابع من مسند عبد الله ابن عباس قال ان النبی صلعم قال الا
انه سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب
اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک
فاقول لهم کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم الخ قال فیقال لی انهم لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم منذ فارقتهم و با وجود اینها یقین نمیتوان
نمود که او از اهل بهشت است و اکر بعکس یقین نشود بجهة احادیث
سابقه پس معلوم شد که اجماع سلف سالم نیست و از جمله ما
که هستید صحت خلافت ایشان لازم نمی اید پس علما کفته اند
انکه خلافت ایشان باجماع ثابت شده و در اجماع طعن نمیتوان کرد
بوجهها کفته اکر و اضعفا بکوئید که اجماع دلیل است بر صحت
ما اجمع علیه و انچه اجماع بر او واقع شده لکن در اجماع شرط
میکنیم اجماع مجموع امت را یا اجماع اهل الحل والعقد را و هر
کدام را که اختیار کنید بعمل نیامده زیرا که تصریح کرده اند که
عباس و علی و اتباع ایشان مسلم نداشته اند خلافت انها را

و حکایت خلافت که گذشت و در صحیح بخاری روایت کرده اند و در باب رجم
الحبلی از عمر بن خطاب که بر سر منبر گفت در حکایت خلافت ابا بکر که
ما مضطر شدیم به بیعت ابو بکر که اگر با ابو بکر بیعت نکنیم مردم
کسی دیگر را بیعت کنند پس یا آنکه ما با ایشان بیعت کنیم
در آنچه ما بآن راضی نیستیم یا مخالفت ایشان کنیم پس فساد
واقع شود پس گفتم ابو بکر دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم
و باز گفته در همان حدیث که بیعت ابا بکر بیخبر ناگهانی بود خدا تعالی
شر او را دفع کرد پس هر کس که بعد از این چنین کند و بیعت
ناگهانی کند او را بکشیم و علی علیه السلام و زبیر و آنکه با ایشان
بوده اند و جماعتی از انصار پس من بکر و هم سعد ابن عباده را و
بشمشیر او را بکشتیم و بر زمین انداختیم تا گفتند که کشتید
سعد را گفتم که خدا کشت او را چونکه سخن عمر چنین باشد معلوم
شد که در حال بیعت نه اجماع بوده و نه اختیار و از آن هنگام
تا این هنگام اهل طایفه با شما متفق نیستند و گروهی از فضلا
در کثرت چنانند که حصر شمارهای ایشان متعسر است پس چگونه
دعوی اجماع توان کرد بلکه ایشان منع میکنند صحت خلافت
با جماع را و واجب کرده اند خلافت از رسول الله صلی الله
علیه و آله بنص از رسول و وصیت بخلافت و شرط میدانند

در امام

که امام کدام است و او را سه صفت باشد یکی آنکه منصوص علیه باشد
دوم آنکه معصوم باشد سیم آنکه افضل زمان خود باشد
یعنی اعلم و ازهد و اشجع و اکرم و غیر آن بوده باشد یوحنا
گفت هیچ شک نیست که اگر ثابت شود که رسول الله صلی الله
علیه و آله نص فرموده باشد بر یکی هیچ سخن نماند و اجماع
و اختیار باطل بود و من از شما میپرسم که هیچ وصیتی از رسول
الله بوده یا آنکه نص بر خلافت ابو بکر بوده علما گفتند
که نص نکرده گفت هیچ وصیت کرده رسول الله در حال مرض
بود بزرگان صحابه بعیادت آنحضرت آمده بودند چونکه بنشستند
رسول الله فرمود که مرا دوات و کاغذ بدهید که از برای شما
کتابی بنویسم که هرگز گمراه نشوید پس ابن خطاب چون این سخن
بشنید نه بعضی را خوش نیامد غلبه کردند و یکی از ایشان
گفت که رسول الله بیهوش است میگوید هذیان رفتند و هر یک تاویل
میکنند سخن رسول الله را صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود
بگذارید مرا که چیزیکه من در آن هستم بهتر از آن چیزیست که مرا
بآن میخوانید و وصیت فرمود بسه چیز یکی آنست که فرمود که
مشرکان را از جزیره عرب بیرون کنید و مسافرانرا بگذرانید
چنانکه من گذرانیدم و سیم وصیت را پس رسول الله صلی

الله

علما گفتند سؤال الثقلین در حال مرض

که آنحضرت

الله علیه و اله از او گشته شد یا آنکه فرمود و راوی فراموش کرد
و عبد الله عباس میگریست تا آب چشم او سنگها را تر می کرد
و میگفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه همه مصیبت
آنچه منع کرد رسول الله صلی الله علیه و اله از کتابت
یوحنا گفت آنکسیکه گفت که رسول الله صلی الله علیه
و اله بیهوده میگوید میدانید که کیست علما گفتند بلی عمر
بن خطاب بود از شقاوت برسول الله صلی الله علیه و اله از
در دل میگفت که بیهوده میگوید یوحنا گفت هیچ میدانید
که آن سیم وصیت که راوی گفت فراموش کردم که یا ابن
عباس از او گشته شد چه بود گفتند نمیدانیم گفت رافضیان
میگویند که آن وصیت سیم بخلافت علی ابن ابیطالب بود در آن
که فرموده اینها را بولایتی که بیرون کنید مشرکان را و یکی از اینها
وفد را و به ضرورت عقل میدانیم که البته سرداری میبایست که این
کارها را بکند یوحنا گفت لفظ روایت از کتب شما
خود نقل نمائید علما گفتند روی البخاری فی باب مرض
النبی عن سعید ابن جبیر قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم
الخمیس اشتد برسول الله وجعه فقال ائتونی اکتب
لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا فتنازعوا و لا ینبغی عند

نبی

نبی تنازع فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون
عنه فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه
و اوصاهم بثلاث قال اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب
و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثة اما
ان سکت عنها و اما ان قال فنسیتها روی صاحب
الصحاح الستة فی السند فی سند ابن عباس ان رسول
الله صلی الله علیه و اله فی مرض موته قال ائتونی بدواة و
بیضاء لاکتب لکم کتابا لا تضلون به من بعدی فقال
عمر ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله فکثر اللغط
فقال رسول الله صلی الله علیه و اله اخرجوا عنی لا
ینبغی التنازع لدی فقال ابن عباس الرزیة کل الرزیة
ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله صلی الله علیه و اله
و سلم مسلم فی صحیح الحمیدی فی سند عبد الله ابن عباس
قال لما احتضر النبی صلی الله علیه و اله و سلم و فی بیته
رجال منهم عمر بن الخطاب فقال النبی صلی الله علیه
و اله و سلم هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی
ابدا فقال عمر ابن الخطاب ان النبی قد غلب علیه
الوجع و ان الرجل لیهجر قال الحمیدی فی جمع بین

الصحیحین

الصحیحین فاختلف الحاضرون عنده قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع
وکان عبد الله ابن عباس یبکی حتی تبل دموعه
الحصی ویقول یوم الخمیس وما یوم الخمیس وکان یقول
الرزیة ما حال بین رسول الله وکتابه یوحنا گفت
والله این قصه عجیب و حکایت غریبیست پس شما میگوئید
که رسول الله از دنیا رفت و وصیت نکرد عمر گفت
بلی وصیت کرد بکتاب خدا چنانچه بخاری روایت کرده در
صحیح در جزو سوم در باب مرض النبی صلی الله علیه وآله عن
طلحه قال سألت عبد الله ابن ابی اوفی هل کان النبی
اوصی قال لا فقلت کیف کتبت علی الناس الوصیة
وامروا بها فقال اوصی بکتاب الله یعنی پرسید طلحه از
پسر اوفی که وصیت فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله
گفت نکرد پس بر مردم وصیت چون واجب شد و فرموده شد
بوصیت نمودن پس گفت اوصی بکتاب الله یعنی وصیت کرد
بکتاب خدا یوحنا گفت ای عمر من هنوز نه شیعه‌ام نه سنی
من حقیر میخواهم راستی سخن اینست که در میان چیزی هست
روایتی که شما روایت نقل کردید بخاری نیست از آنکه دلالت

کند

کند بر قول شیعه و باید در این حدیث که بیان کرد بدانید عبد الله
که پرسید از ابن اوفی که آیا هیچ وصیت کرد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم گفت نه پس چیزیکه سائل او را الزام داد و گفت
چگونه مردم مامور شدند بوصیت و آنحضرت مامور نشده بود او
در جواب گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وصیت بکتاب خدا
نموده و حال آنکه وصیت رسول الله بکتاب خدا آن بود که
فرمود من در شما دو چیز میگذارم که هر وقت دست بآن بزنید گمراه
نشوید یکی کتاب الله و دیگر اهل بیت پس این وصیت باشد
باتباع اهل بیت که دعوی شیعه غیر از این نیست و من در توریة
وانجیل خوانده‌ام که حق تعالی هیچ پیغمبری را قبض روح نفرمود
تا آنکه وصیت کرد آن پیغمبر صلی الله علیه وآله بقائم مقام
خود در امت خود و در حفظ کتاب خود و شریعت خود و جناب
رسول الله همیشه اوقات آن برگزیده حضرت رب الارباب
آن بود که اگر خواستی که بسفر یا بغزا رود البته در مدینه
خلیفه میگذاشت و در قرآن او گفته شده کتب علیکم اذا
حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة الخ و در صحیح
بخاری که او را کتاب لغز بعضی نام نهاده روایت کرده از ابن شهاب
که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ما حق امرء مسلم

در وصیت پیغمبر

له شیء یوصی فیه ان یبیت ثلاث لیال الا و وصیته مکتوبة
عند راسه پس چون روا باشد که رسول الله صلی الله علیه
و آله خود از دنیا رحلت فرماید و میدانست که رحلت خواهد
کرد با این حالت وصیت نفرماید و خلاف قاعدهٔ پیغمبران کند
و خلاف کتاب خدا و خلاف حدیث نماید که در قرآن او سرزنش کند
آنانرا که فرمایند مردمانرا و خود عمل نکنند بقوله تعالی أتأمرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون این از عقل و نقل دور است و روا نیست که رسول الله
را باین فعل نسبت کنند و چونکه سخن چنین گذشت و بجز اینها
واضح شد بعد از آن یوحنا گفت شیعه چه دلیل دارند بر نص
رسول الله صلی الله علیه و آله بر خلافت علی علما گفتند
احادیث بسیار نقل میکنند ایشان یوحنا گفت بحق خدا که
هیچ در کتب شما نقل حدیث وارد شده که موافق حدیث ایشان
باشد گفتند بلی بسیار از احادیث که علمای ما نقل کرده اند
که موافق دعوی شیعه است از آن جمله قول امام فراء در معالم التنزیل
در تفسیر قول خدای تعالی و انذر عشیرتک الاقربین نقل
کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام
که تو برادر منی و وصی منی و خلیفهٔ منی پس امر فرمود که سخن او را

بشنوید و اطاعت او کنید و بعضی روایت چنین باشد قال
علی لما نزلت هذه الآیة امرنی رسول الله صلی الله
علیه و آله ان اجمع له بنی عبد المطلب فجمعتهم و هم
حینئذ اربعون رجلا یزیدون واحدا او ینقصونه
فقال لهم بعد ان اضافهم برجل شاة و عس من لبن شبعوا
و رویا و انه کان احدهم لیاکله و یشربه یا بنی عبد المطلب
انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة و قد امرنی الله ان
ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علیه فیکون اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی فلم یجبه احد قال علی فقمت الیه
فقلت انا اجیبک یا رسول الله فقال له انت اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا فقام القوم
یضحکون و یقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع
لابنک و تطیع و از آن جمله روایت کرد امام اهل سنت
و جماعت احمد بن حنبل در مسند خود و اسناد کرده از براء بن
عازب که گفت ما با رسول الله بودیم در سفر در غدیر خم
فرود آمدیم پس رسول الله صلی الله علیه و آله ندای صلوة
داد و نماز پیشین گذارد و دست علی بگرفت و رو به مسلمانان کرد
و فرمود آیا شما نمیدانید که من اولی ترم بهر مومنی از نفس او

در وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

اصحاب گفتند بلی پس دست علی را گرفت چنان بلند فرمود که زیر بغل
هر دو بزرگوار نمایان شد و یکی بر کرده و فرمود بایشان که من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی هر کرا که
من هستم مولا پس این علی مولای اوست پروردگارا دوست
دار دوستداران او و دشمن دار دشمنان او و اعانت کن کسی
را که یاری نماید باو و خوار بدار خوار کنندهٔ او را پس عمر بن
خطاب گفت او را هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای
و مولی کل مومن و مومنة یعنی گوارا باد تر ای علی ابن ابی طالب
بر گشتی مولای من شدی و مولای هر مرد مومن و زن مومنه شدی
و این حدیث را امام خلیل روایت کرد بچهار طریق یکی باسناد براء ابن
غازب و یکی باسناد زید ابن ارقم و یکی باسناد ابی الطفیل و یکی
باسناد شعبه و روایت کرد این حدیث را ابن عبد ربه در کتاب
العقد در جزو التاسع والعشرون روایت کرد او را عبد الله
ابن خلیل باسناد ابی رماح الحارث و روایت کرد او را ابن عمر
و روایت کرد او را سعید بن ذهب و روایت کرد او را ثعلبی در تفسیر
قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
ظاهر معنی آنکه ای پیغمبر ما تبلیغ نما آنچه بسوی تو نازل گشته از

در وصیت پیغمبر ص

از جانب پروردگارت و صورت حدیث اینست که ابن احمد
حنبل فی مسنده عن البراء ابن غازب قال کنا مع رسول الله
فی سفر فنزلنا بغدیر خم و نودی فینا الصلوة جامعة
و کسح لرسول الله تحت شجرتین و صلی الظهر و اخذ
بید علی علیه السلام و وضعهما حتی بان بیاض ابطهما
فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه فقال له عمر ابن الخطاب هنیئا لک
یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة
و روایت کرد فقیه شافعی ابن المغازلی در کتاب مناقب از
زید ابن ارقم حدیث را مفصلا و از آنجمله روایت کرد ثعلبی
در تفسیر قول خدا تعالی که سأل سائل بعذاب واقع که
یکی از صحابه او را الحارث ابن نعمان الفهری میگفتند پیش رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد با جماعتی و گفت یا محمد تو
فرمودی ما را که بگوئید اشهد ان لا اله الا الله از تو قبول
کردیم و فرمودی نیز بگوئید ان محمدا رسول الله از تو قبول
کردیم و فرمودی که پنجگانه نماز بگذارید از تو قبول کردیم و فرمودی
که روزه ماه مبارک رمضان را بدارید داشتیم و فرمودی که حج
کنید از تو قبول کردیم بعد از این همه راضی نشدی تا آنکه دست

عمر زاده ان کرفنی و بر ما بر داشتی و گفتی مر کنت مولاه فعلی
مولاه این چیز است از تو یا از خدا تعالی فرمود والله
الذی لا اله الا هو از امر خدا است پس حارث روکرد انید از
رسول الله و میرفت تا بر شتر خود سوار شود گفت خدایا انچه
محمد میکوید حق است بر ما سنکی باران کن یا عذاب الیم بفرست
پس هنوز بر شتر نرسیده بود که سنکی بر سر او افتاد و از مقعد
او بیرون امد و این سوره مبارکه نازل کشت سئل سائل بعذاب
واقع و از انجمله روایت کرد امام حنبل در مسند موسی
سلیمان گفت یوشع النون گفت وصی من و وارث من که دین
مرا ادا کند و وعده مرا تمام بر ساند علی ابن ابی طالب است و از ان
جمله ابن مغازلی شافعی در کتاب المناقب روایت کرده که
رسول الله فرمود لکل نبی وصی و وارث وان وصیی و
وارثی علی ابن ابی طالب یعنی از برای هر پیغمبری وصی و
وارثی میباشد و بدرستی وصی من و وارث من علی ابن ابی
طالب است پس چون بو حنا این سخن بشنود گفت والله
العظیم که شما میدانید که حق طرف شیعه است و عمدا از ان
رو گردانید و اگر نه هرگاه که در کتب شما چنین روایت کرده اند
و شما این احادیث را صحیح میدانید چرا پیروی ایشان نمیکنید

وبچه جهت بصحت خلافت علی علیه الصلوة والسلم و با ما
ان بزرکوار قائل نیستند و واضح نمیشوید علما گفتند
سلف ما اجماع کرده اند هر کس که غیر از این بکوید واجب القتل است
گفت در سخن اجماع ایشان بحث و خلاف بود و بنا کرده شد
که اجماع ایشان صحیح نیست بلکه اگر اجماع ان جماعت صحیح بود پس
این احادیث را بچه تاویل نمائید ایشان گفتند تاویل میکنیم
وطعن نکنیم در صحت سند او و میکوئیم که اینجا الف من هب است
دیگر بارة بو حنا گفت ما یک چیز دیگر می بینیم که هیچ چیز از
قران میبابیم که مقوی این احادیث باشد و دلالت کند بر
ولایت علی ابن ابی طالب و اولویت ان بزرکوار بخلاف مولینا
رشید گفت شیعه بچند ایه استدلال میکنند از انجمله ایه
شریفه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی
ولی امر شما منحصر است بخدا تعالی و رسول و کسانی که ایمان
اورده اند و نماز میکنند و در حال رکوع زکوة میدهند و
در صحاح ستة نقل کرده اند که این ایه در حق علی ابن ابی
طالب فرود امد چون انکشتری صدقه داد در نماز و ولی در
این سیاق کلام بمعنی متصرف و اولی است پس حق تعالی اثبات فرمود

ولایت از امر نفس خود و ولایت رسول الله و ولایت امیر المؤمنین
را مشارک ولایت خود کردانید و ولایت خدا و رسول عامه است
پس ولایت علی علیه السلام هم عام باشد   و از انجمله قوله
تعالی النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امها
تهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
ظاهر معنی انکه پیغمبر اولی است بر مؤمنین از نفسهای ایشان
و زنهای او مادران ایشانند و صاحبان رحمها بعضی ایشان
اولی است بر بعض دیگر و این اولویت مطلقه است پس ظاهر
شد حمل او بر همه امور الا الاجمال و دیگر استثنا در این
اولویت درست نیست چنانچه کوئی و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض الا فی کونه قائماً مقامه و بعد موته و الا
فی التصرف فی اتباعه   و حکم استثنا انست که اخراج کند
چیزی را که داخل بوده باشد در کل پس ثابت شد عموم اولویت
بهمه اینها پس میکوئیم که هیچ شک نیست در اینکه ابابکر
از اولوا الارحام نبود نسبت بحضرت رسول الله و هیچ شک
نیست که علی از اولوا الارحام بود پس علی اولی تر باشد بامت
و اکر کفته شود که عباس هم از اولوا الارحام بود بلکه او عم رسول
الله بود و علی عم زاده بود پس لازم اید که شریک بود و شیعه

باین قایل نیستند پس جواب میکوئیم که ولایت عباس خارج است
بنص ما انزل خدا تعالی   والذین امنوا و لم یهاجروا ما لکم
من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا ظاهر معنی انکه انکسانی
که ایمان اورده اند و هجرت نکرده اند نیست برای شما از دوستی
و ولایت ایشان چیزی تا اینکه هجرت نمایند و عباس از مهاجرت
حاصل نشد نیز اکر او از طلقا بود که او و اولاد ید را اسیر بود که
بودند پس خارج شد از ولایت و اما انکه میکوئی عم بود رسول
الله صلی الله علیه و آله را بلی سهل است از جانب پدر بود و امیر
المؤمنین عم زاده او بود هم از جانب پدر و هم مادر پس اقرب باشد
برسول الله صلی الله علیه و آله و از انجمله قوله تعالی انی
جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین ظاهر معنی ایه شریفه یا ابرهیم ترا امام قرار داده ام
بر این خلق ابرهیم عرض کرد و از ذریه من هم قرار بده فرمود
نمیرسد عهد من بظالمها   روی الحمیدی عن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انتهت الدعوة الی
والی علی لم یسجد احدنا للصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ
علیا ولیا   یعنی منتهی شد دعوت جناب ابرهیم که از خدا مسئلت
نموده بود امامت را در ذریه خود بمن و بعلی که هیچ یک از ما

سجده بر بت نکرده ایم ابداً پس مرا پیغمبر قرار داد و علی را وصی
و از اینجا ثابت شد علی ع و از آن جمله قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولو الامر منکم پس خدا تعالی امر کرده ما را باطاعت
ایشان و چون چنین باشد باید اولو الامر معصوم از خطا
و معصیت باشد و امر بمعصیت نکند زیرا که اگر روا باشد
امر کنند بمعصیت با آنکه خدا تعالی امر کرده ما را باطاعت
ایشان مطلقا لازم آید که خدا تعالی امر فرماید ما را بمعصیت
بر این تقدیر و این باطل است پس معلوم شد که اولو الامر
که ما را حق تعالی باطاعت ایشان امر فرموده امر نکنند به
معصیت قطعاً و این لازم میشود که اولو الامر معصوم باشند
پس لازم شود که خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
معصوم باشد و غیر از علی ابن ابی طالب معصوم نیستند باتفاق
و غیر علی علیه السلم شایسته خلافت نیستند و نباشند و چون
چنین باشد علی ع خلیفه باشد بحق پس یوحنا گفت که
بگو شیعه چه دلیل دارند بر عصمت علی ابن ابی طالب
مولانا رشید گفت دلایل بسیار دارند قال الله تبارک
و تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا ظاهر معنی آنکه نیست و جز این نیست

بدرستی

بدرستی که اراده میکند خدا تعالی دور نماید از شما اهل
رجس و عمل شیطان را و پاک نماید شما را پاک کردنی یعنی در این
طهارت از ادناس شما را مستمر بدارد و اجماع کرده اند
در این آیه کریمه مفسران و روات علما از شیعه و از سنت
و جماعت و احمد حنبل که این آیه نازل شده در حق علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم الصلوة و السلم و روایت کرده عبد الله
ابن محمد عمران المرزبانی از ابی حمرا حدیثی حاصل آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله چند ماهی هر روز وقت صبح بدر خانه
علی علیه السلم تشریف میاورد و میفرمود السلم علیکم
و رحمة الله و برکاته بعد میفرمود الصلوة یرحمکم الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
بعد مراجعت میفرمود بمصلای خود و چون حق تعالی
از ایشان رجس را دور کرده است پس معلوم شد از اینجا که باید
معصوم باشند زیرا که هر گناه صغیره و کبیره داخل رجس
است و از آن جمله روایت کرد احمد ابن حنبل در مسند خود
و از عده طرق و روایت کرده اند در جمع بین الصحاح الستة
از ام السلمه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فی بیتی فاتت فاطمة علیها السلم ببرمة

ادعی

ادع لي زوجك وابنيك فجاء علي وفاطمة والحسن و
الحسين وكان تحت كساء خيبري فانزل الله تعالى
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و
يطهركم تطهيرا فاخذ فضل الكساء وكساهم به
ثم اخرج يده ورفعها الى السماء قال اللهم هؤلاء اهل
بيتي وخاصتي اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهيرا فادخلت راسي الكساء وقلت انا معكم يا رسول
الله قال انك على خير انك على خير وروايت كرده
اند مثل اين معني در صحيح ابي داود و در موطاء مالك و در صحيح مسلم
وغيره يوحنا گفت اي عزيزان اينست علماء شما و پيشوايان
و محدثان شما همچنين روايتها كرده اند و نقل از صحاحها كرده اند
چونكه نص بر عصمت ثابت شد امير المؤمنين علي عليه السلام را
پس شما از چه رو ميگوئيد كه ابا بكر خلافت باستحقاق كرد
و چون اجماع شما حق باشد و چون روا باشد كه علي ابن ابي طالب
منصوص عليه من الله و رسوله باشد و معصوم باشد متابعت
ابي بكر كند و ابي بكر پيشواي آن بزرگوار باشد و اين از عقل
و نقل دور است پس ابا بكر مولانا نباشد گفت اي عزيزان چرا
مكابره ميكنيم با شيعه اگر هيچ نباشد از خود هست كه علي

افضلست از ابي بكر چون افضل بود اولي تر بود بخلافت علما
گفتند كه علي عليه السلام افضل نيست از ابا بكر بل هم مساوي
نيست يوحنا گفت كه اين سخن مكابره است زيرا كه هيچ
شك نيست كه در عقول بشر مركوز است كه فضل بعلم
باشد يا بعمل هيچ عمل از جهاد فاضلتر نيست زيرا كه خدا تعالى
در كتاب كريم خود ميفرمايد وفضل الله المجاهدين على
القاعدين اجرا عظيما ظاهر معني آنكه تفضيل و افزوني
داده خدا كارزار كنندگان را بر نشينندگان مزد عظيم
و ما ببينيم كه كدام اعلم بوده اند و كدام جهاد بيشتر كرده اند
پس او افضل باشد و باقي همه را طرح كنيم بدا نصوص و خوبيها
نيز انصافا هرچه هست بگوئيم همچنا با اما در علم ميتوانيم گفتن
كه ابي بكر از علي اعلم بود زيرا كه حديث مشهور است كه حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه وآله وسلم فرموده اند كه انا مدينة العلم
وعلي بابها فمن اراد الحكمة فليأتها من بابها يعني من
شهر علم هستم و علي عليه السلام باب اوست هر كس اراده نمايد
حكمت بايد از در شهر داخل شود روايت شده از سلمان
فارسي ره هنگاميكه حضرت رسول خدا اين حديث را در فضل علي
ابن ابي طالب ع فرمود بني خوارج شنيدند و آتش حسد در كانون سينه

انها بمولای متقیان مشغول گشته پس ده نفر متفق گشته
گفتند همه ما بتدریج از نزد شاه و بزرگان انها خدمت علی
ابن ابی طالب رفته همه ما یک مسئله میپرسیم تا ببینیم چگونه
بما جواب میدهد اگر همه ما یک جواب داد میدانیم علمی ندارد
پس اول یکی از انها امد و عرض کرد یا علی علم افضل است یا
مال جواب عز فرمود علم افضل است عرض کرد بچه دلیل فرمود بجهة
انکه علم میراث پیغمبران است و مال میراث قارون و هامان و فرعون
و عاد و شداد است پس او رفت نزد یاران خود و جواب
حضرت را باینها بیان کرد پس دیگری برخواسته و از آنحضرت
مثل اولی سوال کرد عرض نمود یا علی علم افضل است یا مال
حضرت فرمود علم افضل است عرض کرد بچه دلیل فرمود برای انکه
مال را تو محافظت میکنی لکن علم ترا حفظ میکند از شر اشرار
پس برگشت بسوی اصحاب خود و واقعه خبر داد همه گفتند راست
فرمود علی علیه السلام پس از آن سیمی از انها بخدمت آنحضرت
امده و عرض کرد یا علی علم افضل است یا مال حضرت فرمود علم
افضل است عرض کرد بچه دلیل فرمود بجهة انکه برای صاحب
مال دشمنان زیاد پیدا میشود و اما از برای علم صاحب او دوستان
زیاد حاصل میشود پس او هم برگشته نزد یاران خود واقعه را

خبر داد پس از آن چهارمی برخواسته امد خدمت حضرت عرض کرد یا علی
علم افضل است یا مال حضرت فرمود علم افضل است عرض کرد بچه
دلیل فرمود بجهة انکه مال را وقتیکه مصرف نمودی کم میشود لکن
علم را هر قدر مصرف نمائی زیاده میشود پس او هم برگشت و بیاران
خود بیان نمود تعجب نمودند پنجمی ایشان برخواست و عرض کرد یا علی علم افضل
یا مال حضرت فرمود علم افضل است عرض کرد بچه دلیل حضرت فرمود برای
انکه صاحب مال را خوانده میشود بخیل و مردم او را ملامت میکنند
لکن صاحب علم را خوانده میشود باکرام و تعظیم پس او هم برگشته بیاران
خود خبر داد پس از آن ششمی از انها بلند شده امد و عرض
کرد یا علی علم افضل است یا مال حضرت فرمود علم افضل است عرض کرد
بچه دلیل حضرت فرمود برای انکه مال را ترسیده میشود برای او از دزد
اما علم ترس دزد ندارد پس او هم رفته باصحاب خود گفت پس هفتمی
از انها بلند شده و عرض کرد یا علی علم افضل است یا مال پس حضرت
جواب داد بلکه علم افضل است عرض کرد بچه دلیل فرمود برای انکه مال
بطول مدت و مرور زمان کهنه و ضایع میشود و علم مندرس و کهنه
نمیشود پس او هم برگشته بیاران خود جواب بیان نمود اما جواب هشتمی
از اصل نسخه ساقط بود پس نهمی برخواسته و عرض کرد یا علی علم

افضل است یا مال حضرت فرمود بلکه علم افضل است عرض کرد دیگر دلیل فرمود برای آنکه به دو دشمن مال تعلق دارد وفات است اما علم تعلق دارد بنور ایمان و سکینه پس او هم برگشته نزد اصحاب خود رفت و واقعه را خبر داد پس از آن دهم آمد و عرض کرد یا علی علم افضل است یا مال فرمود علم عرض کرد دیگر دلیل فرمود برای آنکه صاحب مال متکبر میشود و خود را بزرگ میشمارد و بسا میشود که ادعای خدائی کند اما صاحب علم خاشع و ذلیل و مسکین میباشد و خود را پس او هم برگشته و بیاران خود خبر داد همه متفقا گفتند راست فرمود خدا و رسول او و هیچ شکی نیست که بر در شهر علی علیه السلام در ذات همه علوم است پس در آن هنگام حضرت فرمود هرگاه همه مخلوقات از من مسئله پرسند بعد از ممات تمام الحیوة عاجز نمیمانند و بهر جواب میدادم غیر از خدا سابق و تا آخر دهر و این از فضل و نعمت او است و نیز نقل شد عربی آمد بخدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و عرض کرد که دیگ سکه را با گوسفند جمع شد و از انها بچه متولد شد حکم او چه چیز است حلال یا حرام حضرت فرمود امتحان کن او را در طعام ببین اگر گوشت میخورد سگ است و اگر علف میخورد گوسفند است اعرابی عرض کرد دیده ام او را هم گوشت و هم علف میخورد حضرت فرمود امتحان کن او را در آب خوردن اگر با زبان

اب میخورد سگ است و اگر با لبهایش میخورد گوسفند اعرابی عرض کرد دیده ام او را هر دو قسم آب میخورد پس حضرت فرمود امتحان کن او را در راه رفتن با گله پس ببین اگر از همه عقب تر راه میرود سگ است و اگر پیش گله یا از وسط گله راه رفت گوسفند اعرابی عرض کرد گاهی عقب و گاهی پیش راه میرود حضرت فرمود پس امتحان کن او را در نشستن هرگاه به پهلو میخوابد پس او گوسفند است و اگر بر روی مقعد می نشیند پس او سگ است عرض کرد هر دو قسم می نشیند حضرت فرمود ذبح کن او را هرگاه شکمبه دارد گوسفند است هرگاه روده دارد سگ است پس اعرابی بر وفق فرمان آنحضرت در خانه اینکه مبهوت شده بود از علم امیر المؤمنین علیه السلام و از کتاب مناقب ابی بکر فرمود که افضل کم علی و علی علیه السلام فرمود بر سر منبر که لو کسرت لی الوسادة لحکمت بین اهل التورية بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم و اما ابو بکر هیچ شک و شبهه نیست که اینها نمیتوانست بگوید بلکه یکبار گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی مرا اقاله کنید که بهتر از شما نیستم چونکه علی در میان شما باشد و گفت ان زغت فقوموني وان استقمت

فاسئلونی یعنی اگر بجستجو مرا از دست کنید و اگر زاستم بپرسید من
کنید و از او سؤال کردند که معنی آیه در قول خدا تعالی چیست
او ندانست و از شرم گفت کدام آسمان مرا بپوشاند و کدام
زمین مرا بر گیرد اگر در کتاب خدای تعالی ما روایت کردیم و اما
غافلی این را برابر میکنند با کسی که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی
سلونی عن طرق السماء فوالله انی لاعلم بها منکم بطرق
الارض یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مفقود نمائید مرا
و بپرسید از راههای آسمان پس قسم بخدا که بدرستی من اعلم و دانا
ترم بآنها از شما که براههای زمین دانا ترید و فرمود ان ههنا
لعلما جما بدرستی در اینجا علمی است زیاد و بسینه مبارک
خود نمود اشاره بجود و فرمود باز فرمود که لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا یعنی هرگاه پرده برداشته شود یقین من زیاد
نمیشود در کتاب المناقب از شهریار دیلمی باسناد صحیح از
رسول الله که فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب ع روایت
کرده اند ترمذی و بغوی در صحاح ایشان که رسول الله ص فرمود
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی
یحیی ابن زکریا فی زهده والی موسی ابن عمران فی بطشه
والی عیسی فی ورعه فلینظر الی علی ابن ابیطالب ع و روایت

کرده

کرد باین معنی و باسناد دیگر در این کتاب از عبد الله مسعود
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حکمت را قسمت کرده اند
بده جزو و علی علیه السلم را نه جزو داده اند و همه خلایق را
یکجزو داده اند و روایت کرد ابو المؤید در مناقب که عطار گفت
آکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا والله اعلم
دیگر ثعلبی روایت کرده در تفسیر که چون فرود آمد آیه شریفه
وتعیها اذن واعیة ظاهر معنی آنکه نگه میدارد در مواعظ
خدا تعالی را گوش محافظت کننده رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود بعلی که من خواستم از خدای تعالی که آن
اذن را اذن تو فرماید یا علی پس علی علیه السلم فرمود که من هرگز
چیزی فراموش نکرده ام بعد از آن و علما بسند صحیح روایت کرده
که جناب رسول الله فرمود فاطمه را که یا فاطمه زوجتک اقدمهم
سلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما یعنی یا فاطمه تزویج
کرده ام ترا بکسیکه اسلام او از همه پیش بوده و علمش از
همه زیاد و حلمش از همه بیشتر و اگر تأمل و فکر کنیم میبینیم که
همه علماء بسوی او رجوع میکنند و بسوی او منتهی میشوند اما علماء
فقها ابو حنیفه در تلمذ امام همام جعفر بن محمد الصادق ع خوانده
و شاگرد آنحضرت بود که باجماع اهل بیت و جمیع امت پس بعلی ابن ابیطالب ع

رجوع

رجوع کرده باشند زیرا که امام صادق ع بوی رجوع میکنند و عبد
الله مسعود شاگرد علی علیه السلم است و شاگرد وی مالک است
و شافعی شاگرد مالک است و احمد بن حنبل شاگرد شافعی
است پس فقهای اربعه خود را بوی نسبت مینمایند و اما
علم نحو و ادبیه ظاهر است که آنحضرت ع وضع فرمود و معانی
بیان از فروع نحو است پس بوی راجع باشد و اما علم کلام
ظاهر است که اشاعره و معتزله از او گرفته اند زیرا که ابو
الاشعری که رئیس اشاعره است تلمیذ ابو علی امام معتزله
بوده و معتزله شاگرد آنحضرت امیر المومنین ع بوده اند
همه صحابه در مشکلات بوی رجوع میکرده اند چنانچه صاحب
کشاف نقل کرده که عمر در هفتاد و دو جا گفت لولا علی لهلک
عمر یعنی اگر علی نبودی عمر هلاک گشتی و از آن محلها بود
که عمر حکم بخلاف کرده بود مثل حکم او برجم و سنگسار نمودن
زن حامله و دیوانه و جماعتی که شراب خورده بودند و بایان
قول عمر را الزام کرده بودند و غیر اینها و او بود میگفت الا
نعتیت لمعضلة لیس لها ابو الحسن ع دیگر امیر المومنین ع حل
مشکلات انبیا نمود که از انجمله دو کس همره رفتند یکی پنج نان بود
نهاد و یکی سه نان مردی که با ایشان رسید با ایشان از آن نان خورد

چون برخواست هشت درهم بایشان بداد صاحب پنج نان گفت
دیگری برا سه درهم بگیر و من پنج درهم بحساب عدد نان قبول نکرد
و گفت مناصفه میکنیم پس آمدند بنزدیک امیر المؤمنین
و همچنین نزاع میکردند پس آن برگزیده حضرت رب الارباب
روحی و ارواح العالمین له الفداء خداوند سه نان را طلبید و
فرمودند که شما سه کس بودید هشت نان داشتید نانها را
سه پاره کنیم بیست و چهار پاره باشد هر یک از شما هشت پاره
خورده باشند و تو سه نان داشتی نه پاره میشود تو از او
هشت پاره خورده باشی و مهمان یکی خورده باشد و از آن
هفت پاره بود پس او را هفت درهم باشد و ترا یک درهم و
از انجمله یکی بازرگان بود و یک پسر داشت و یک غلام ترک و هر
دو مانند یکدیگر بودند و آن بازرگان را سفری پیش آمد و چون
رفتند خواجه وفات کرد غلام و پسر هر دو دعوی میکردند که
من خواجه ام و تو غلام بیا تا خدمت حضرت امیر المؤمنین ع رویم
چون آمدند آن بزرگوار ایشان را نصیحت فرمود غلام قبول
نمیکرد پس بفرمود قنبر را تا دو دریچه در دیوار مسجد بکنند
و سرهای ایشان را از دریچه ها بیرون کنند قنبر بفرمود عمل
نمود پس امیر المؤمنین ع شمشیر خود را بقنبر داده فرمود که

در علم علی است

غلام بزن یکی از آن دو سر فرا کشید حکم کرد بزرگوار امیر علیه
السلام فرمود او که تو غلام وی و او خواجه   و از آن جمله دو زن
دعوی کردند بر یک فرزند و هر چند شما مردان نصیحت فرمود
قبول نکردند حضرت بقنبر فرمود که کارد بیاور تا این پسر را
دو پاره کن و هر یک زن نیمه بده یکی از آن دو زن راضی نشد
و فریاد برآورد و عرض کرد یا امیر المؤمنین این چنین مفرما
و دیگری راضی شد پس فرمودند که فرزند آن زن است که راضی
بکشتن پسر نشد و غیر از این حکمهای غریب و عجیب دیگر
هم فرموده   چنانچه زنهائی نزد آن بزرگوار آمده
ایستاده گفتند که من بکوفه رفته ام و دیده ام که آنجا مسجد عظیم
است و دیگر بزرگ بغداد دو مرکز آن دروازه باب الثعبان میخوانند
پرسید که اسید را چرا باب الثعبان میخوانند گفتند که روزی
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر سر منبر بود و وعظ
میفرمود یکی اژدها در آمد و از پس حد برفت چنانچه این
را تمام فرا گرفت و مردم بگریختند و آن اژدها میرفت چند
که بر سر منبر بر آمد سر بگوش شاه مردان بگذاشت و او
چند بار او و آن بزرگوار نیز جواب و بفرمود چنانکه هیچ
کس نفهمید ناگاه اژدها ناپدید گشت مردمان عرض کردند

یا امیر المؤمنین

در شجاعت علی

یا امیر المؤمنین این که بود فرمود که این قاضی جن بود که مسئله
بر او مشکل شده بود از من فتوی شنیدند که یک بچه زائیده
شده ایشان را که دو سر دارد و دو گردن و دو دو چهار پا
چشم دارد و شیرا و چون خسبد میشود این یک کس است
یا دو کس جواب شنیدم و مانند اینها و هیچ شک نیست که
نه ابا بکر و نه عمر و نه عثمان ایشان را امتیاز نبود در علم
و اینکتاب نهج البلاغه که از آن بزرگوار است جمله علما از
کلام معجز نظام او فیضها گرفته اند پس امیر المؤمنین از همه
افضل باشد و از ابوبکر هم اعلم باشد و درین نزاع نمانده
و اما آنکه علی بن ابیطالب اشجع است امری مشهور است
و آنکه جهاد او بیشتر است امر ظاهر بود که هر که در قتال
با آن بزرگوار در افتاد خونش میریخت یا آنکه مسلمان میشد
بدست و شمشیر آن بزرگوار علیه السلام شنودند ایشان
بود و از حملهای آنحضرت علیه السلام ملائکه تعجب میکردند
و در غزوه بدر که اعظم جنگ مسلمانان بود قریش را بضرب بکشت
همچون ولید بن عتبه و عاص ابن سعد و نوفل و شکنجه
داوش قبل از هجرت و چون که رسول الله صلی الله علیه و آله
این نوفل را بدید فرمود اللهم اکفنی نوفلا یعنی پروردگارا

از شر

از شر نوفل مرا نگهدار و چونکه امیر المومنین ع علی او را
بکشت گفت رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود الحمد
لله الذی اجاب دعوتی یعنی مر خدا یرا که دعا مرا مستجاب
نمود در غزوه بدر یکی پس از یکی بکشت چندانکه نیمه
لشکر را کشت و همه مسلمانان و فرشتگان که ایشان سه هزار
بوده اند نیمه دیگر از آن لشکر بکشتند و در حق آن بزرگوار
صلوات الله و سلامه علیه جبرئیل علیه السلام از آسمان
ندا داده لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی
شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی
و در روز غزوه احد که همه مسلمانان گریخته بودند و رسول
الله صلی الله علیه و اله را گذاشتند که رسول الله روحی
و ارواح العالمین له الفدا بر زمین افتاده بود و مشرکان
او را تیر و شمشیر میزدند و علی ع شمشیر کشیده بود و مشرکان
را بضرب شمشیر از آنحضرت دور میفرمود پس رسول الله صلی
الله علیه و اله از خود برفت چون بهوش آمد فرمود یا علی ع
مسلمانان چه کردند عرض کرد یا رسول الله عهد را شکستند
و پشت دادند پس هر جمعی که نزدیک رسول الله ص میامدند
میفرمود یا علی اینها را از من دور کن پس امیر المومنین ع ایشان

را بضرب شمشیر هلاک میفرمود و پیوسته متفرق میساخت دسته
بعد از دسته دیگر و صدا میفرمود طایفه مسلمانان را که فرار
کرده بودند تا اینکه جمع شدند و حضرت رسالت را از صدمه مشرکین
مانع میگردید تا بحدیکه جبرئیل ع گفت ان هذه لهی المواساة
لقد عجبت الملائکة من حسن مواساة علی لک بنفسه یعنی
بدرستیکه اینست منتهای مرتبه مواسات که بتحقیق هر آینه تعجب
کردند ملائکه از حسن مواسات علی مر ترا بنفس خود پس جناب
رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود و ما یمنعه من ذلک
و هو منی و انا منه یعنی چه چیز مانع میشود او را از مواسات
و حال آنکه او از منست و من از اویم و عثمان در آن روز گریخته
بود و بعد از سه روز بازگشت پس رسول الله فرمود او را لقد
ذهبت بها عریضا و در غزوه خندق چون مشرکان محاصره کرده
بودند مدینه را چنانچه حقتعالی در قرآن مجید میفرماید اذ جاؤکم
من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت
القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا هنالک ابتلی
المومنون و زلزلوا زلزالا شدیدا و اذ یقول المنافقون
و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا
ظاهر معنی آنکه زمانیکه دشمنی هجوم آوردند از طرف بالا و پائین

بسوی شما و چون خیره شد چشمها و رسید از غایت خوف دلها بحنجرها
و لرزانیده شدند لرزشی سخت و چون گفتند منافقان و
روبان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری هست که وعده نداد ما را
خدا و رسول او مگر فریب   پس عمرو با سپاه خود را از خندق
جهانید و بر مسلمانان در آمد و مصاف و مبارز طلبید هیچکس
زهره آن نبود که با وی در میدان در آید پس علی ابن ابیطالب
با وی در مصاف در آمد و دستار آنحضرت رسول مختار صلوات الله
وسلامه علیه بر سر مبارک پیچیده بود بجانب عمرو ابن عبدود
یکضربت بر وی زد و آن ملعون را بدوزخ فرستاد پس رسول الله
فرمود که این ضربت تو یا علی برابر اعمال جمیع انس و جن باشد
تا بروز قیامت و کجا بود اینجا ابابکر و عمر و عثمان و در غزوه خیبر
که جهودان شکسته بودند لشکر ابابکر و عمر را پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود لأعطين الراية غدا رجلا يحبه الله
ورسوله ويحب الله ورسوله يعني عطا كنم فردا بيرق را
بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا و رسول او را
دوست دارند پس همه گردن کشیدند و منتظر بودند که
بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام عطا فرمود و تفصیل حکایت
را بخوبی بخاری بسند صحیح خود نقل نموده   پس علی بر سر آن

جهودان در آمد و در خیبر را بکند و بر یکدست مبارک آن
در را پل ساخت تا لشکر اسلام بر وی گذشتند و اینمثل مشهور
است و بر زبان خلایق مذکور است که شجاعت علی و سخاوت
وی بی نظیر بوده و هر کس که نظر کند در غزوات و امثال
و تاریخ بداند که حال چونست پس معین شد که علی ابن ابیطالب
در کرم و جوانمردی هم آن بزرگوار بعیشی بجهت آنکه روزه می
داشتند و طعام خود را به درویشان میدادند و خود دیگر
افطار نمی فرمودند روزه میداشتند و از این جهت بود که تتمه
سوره مبارکه هل اتی فرستاده آمد و این حکایت مشهور است و در
السنه و افواه مذکور   دیگر آنکه مفسران روایت کرده اند
که چهار درهم از ملک آنحضرت حاصل آمد همه را بدرویشان
صدقه داد یکدرهم از آن را شب و یکدرهم روز و یکدرهم
پنهانی و یکدرهم آشکارا بعد از آن حقتعالی در حق وی این آیه را
فرستاد که الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا
وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا
هم يحزنون   ظاهر معنی آنکه آنانکه انفاق میکنند اموال
خود را در راه خدا در شب و روز و در پنهان و آشکار
پس برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست بر



برایشان خوفی از اهوال و خوفهای قیامت و نه محزون میشوند
ایشان و در روایت آمده که بدست مبارک خود آب میکشید
و در نخلستان مرد یهودی را آب میداد و اجرت میگرفت و صدقه در راه خدا
میداد و آنکسیست که دنیا را سه طلاق داده چنانکه در حق
آن بزرگوار معاویة ابن ابی سفیان که از دشمنان آنحضرت بود
در جواب محصن چنین میگوید که او هرگاه مال میدید یکجا از
طلا و خانه دیگر را از نقره هر آینه طلا را زودتر انفاق مینمود
در راه خدا از نقره و او بود که میفرمود یا صفراء یا بیضاء
غرّی غیری یا دنیا أبی تعرّضت أم إلیّ تشوّقت هیهات
هیهات قد طلقتك ثلاثا یعنی ای طلا و نقره مغرور نمائید
غیر مرا ای دنیا آیا بمن متعرض میشوی یا بمن شائق شده
هیهات هیهات بتحقیق سه دفعه تو را طلاق داده ام و آنکسی
که بنفس نفیس خود جوان مردی فرمود جان خود را نثار پیغمبر
کرد چنانکه ثعلبی روایت کرد از ابن عباس که چون رسول الله
صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت فرمود علی را در مکه
بگذاشت تا دین آن بزرگوار را ادا فرماید و اماناتی که پیش
او نهاده بودند باز کرداند پس علی آن شب بر بستر رسول الله
بود تا مشرکان ندانند که رسول الله هجرت فرموده و دیگر او

بودند

بودند و مشرکان آمده بودند و کرد خانه او را فرو گرفته
بودند تا صبح شود آنحضرت را بکشند پس حق سبحانه و تعالی
وحی فرمود بجبرائیل و میکائیل که هر یک از شما را برادر دیگر
کردانیدم و عمر یکی از یک دیگر زیادتر پس کیست از شما که عمر خود را
ببخشد پس هر یکی از ایشان عرض کرد خداوندا چگونه ببخشیم
عمر خود را زبان برادر دیگر پس خطاب کرد که چرا علی ابن ابیطالب
کسی دیگر نمیشود که او را برادر محمد کردانیدم و او بنفس خود
او را جان فدا نمود و این کار او را اسلام پس فرود آئید و او را
نگاه دارید از شر دشمنان پس فرود آمدند جبرئیل نزد سر
مبارک آن بزرگوار بود و میکائیل نزدیک پایهای مبارک
او میبود جبرئیل گفت بخ بخ من مثلك یا ابن ابی طالب
یباهی الله بك الملائکة یعنی کیست همچون تو یا علی ابن ابی
طالب که خدای تعالی بتو مباهات میکند فرشتگان را
و آیه شریفه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله ظاهر معنی آنکه هست از خلق کسی که بفروشد جان خود را که
طلب رضای خدای تعالی در حق علی علیه السلم نازل شده
و دیگر آنکه علی علیه السلم زاهد ترین مردمان بود بعد از رسول
الله صلی الله علیه و آله روایت کرد عبد الله ابن ابی رافع که

درآمد

در آمد بخدمت حضرت علی ابن ابی طالب پس یک انبانچه پیش
او بود مهر کرده و بود او نان جو بود سر انبانچه بگشود و از
وی قدری بخورد و سر انبانچه را مهر فرمود پس گفتم یا امیر المؤمنین
چرا مهر میکنی فرمود میترسم که فرزندان من آنرا به زیت یا
بروغن و غیره آلوده سازند و سوهشته ممتص خوردن اینه
میزد گاهی بلیف خرما و نعلین آنحضرت از لیف خرما بود
و دیگر آنست که امیر المؤمنین را عبادت بیشتر از همه
بود پس از او یاد گرفتند مردی عبادت شب را و ملازمت او را
در او بر پا داشتن نافله را چه گمان داری بکسیکه پیشانی
مبارک او و پینه بسته از کثرت عبادت و سجده کی و محافظت
او بر نماز شب تا بحدی بود که در لیلة الهریر مابین صفها جانماز
انداخته مشغول نماز گشت در حالتی که تیر از اطراف میبارید
و بر نخواست تا اینکه فارغ گشت از وظیفه خود پس مانی که
تامل نمودی دعوات و مناجات او را آنچه متضمن شده از تعظیم
خدا و خضوع بر بیت و خشوع بر عزت وی و آنچه مشتمل است
بر مراتب اخلاص و سجده کی یقین میکنی که اعبد ناس او بوده و سید
سجاد زین العابدین در مقام تعجب میفرمود من کجا و عبادت علی
علیه السلام کجا با آنکه آنحضرت هر شب هزار رکعت نماز میکرد که

چون

چون ثابت شد که اعلم و اشجع و اکرم و ازهد از جمله خلایق
بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله لاجرم افضل باشد
بر همه هر که افضل باشد روا نبود که کسی برو مقدم باشد مخفی
حقتعالی در قرآن مجید میفرماید افمن یهدی الی الحق
احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون ظاهر معنی آنکه آیا کسی که هدایت بسوی حق میکند
سزاوارتر است او را متابعت نمایند و یا آنکس که راه نمائی
نمیتواند بکند و خود احتیاج بهدایت کننده دارد پس چه شده
است شما را و چگونه حکم میکنید بتقدیم نادانان پس
علما این دلایل را شنودند در اعتقاد سست شدند و در جواب
فرو ماندند و از دلیل عاجز شدند الا آنکه میگفتند که
علمای صدر اول برای بکر اجماع کرده اند و ایشان متبحر و بهتر
از ما میدانستند یوحنا گفت که بت پرستان چون از
بت پرستی منع میکردند میگویند که پدران ما بر دین بت
پرستی اجماع کرده اند و ایشان بهتر از ما میدانسته اند
پس علمای اینجا مذهب یوحنا را گفتند که فرقه رافضیان
اینجا حکایت بسیار پیدا کرده اند اگر از پیش خبر میکردند ما از
ایشان رو میگردانیدیم یوحنا گفت آنچه خبر است یکی از

از علما

از انعلما کفت که طعن میکنند بر ابابکر و عمر و عثمان و عایشه
بنت ابابکر و ناسزا با نها میکویند یوحنا کفت که آیا اینها را
از خود میکویند یا بر این کفته ها دلیلی دارند مولینا رشید
کفت دلیلها دارند و دلیل ایشان اینست که هیچ شک نیست
که ابابکر بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله خلافت
بنا حق ستاند چنانکه بیانش رده شد و حضرت سیدة النسا
فاطمه زهرا را رنجانیدند بحدی که از روی نکو کردانید و با وی
سخن نکفتند تا وقتی که از دنیا برفت یوحنا کفت و این قصه
نقلست از صحیح بخاری و مسلم و حمیدی و این قصه را انکار نمی
توان کردن و دیکر آنکه شما نقل کرده اید که فاطمه علیها السلام
پاره از منست و هر که او را برنجاند خدا را رنجانده و دیکر نقل
کرده اید باجماع که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که فاطمه
پاره از منست و هر که او را بیازارد مرا آزرده باشد و حال آنکه
حق تعالی در کلام مجید میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ
وَ رَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ پس یا آنکه صحیح بخاری
دروغ باشد یا آنکه نعوذ بالله قرآن خطا باشد یا آنکه لعنت
کردن بر انها جایز باشد و هم چنین هیچ شکی نیست که عایشه
دختر ابوبکر لشکر کشیده با امیر المومنین محاربه در جنگ نمود

وشمشیر

و شمشیر بروی آنحضرت کشید یا آنکه خدا تعالی جهاد کفار را
از نفاق ساقط نموده و او هم از اهل جهاد بود پس لاجرم
سزاوار طعن باشد و دیکر کفت چرا شما رافضیان را رد می کنید
و ایشان را چرا رافضی نام نهاده اید بلکه نام ایشان مومنین
و ایشان نام خود را مومنان است که حق را از باطل فرق و جدا
کرده و جدا شده اند پس یوحنا کفت ای عزیزان حق ظاهر است
چرا چشم دل شما کور و کوش شما کر و حق را نمی بینید و نمی شنوید
کفتند یا یوحنا امید انیم تو از روی غرض و عناد و بی حق نمی کوئی
و با انصاف تکلم میکنی حق را بر ما بیان کن تا تصدیق کنیم یوحنا
کفت بعد رسیده پیغمبر شما فرموده سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِیْ مِنْ بَعْدِیْ
ثَلٰثٌ وَ سَبْعِیْنَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ نَاجِیَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُوْنَ
فِی النَّارِ یعنی بزودی که بعد از من امت من متفرق میشوند
هفتاد و سه فرقه یکی از انها ناجی و رستکار است و هفتاد و
دو در آتش میباشند پس یا شما میشناسید فرقه ناجیه را کفتند
بلی انفرقه اهل سنت و جماعت میباشند بجهة فرمایش پیغمبر
که آن فرقه ناجیه از آنحضرت پرسیده اند فرمود آنها کسانی میباشند
که در آن طریقه که من و اصحاب من هستیم میباشند یوحنا
کفت انجا میکوئید که شما در طریقه پیغمبر صلی الله علیه و آله

همیند

بیان مذهب امامیه

هست که گفتند بجهة روایة گذشتگان از خلف و سلف
یوحنا گفت چه اعتماد بود و وثوق بر روایتهای شما با قوم ما
گفتند چرا گفت بر دو وجه اول آنکه گذشتگان شما احادیث
کثیره نقل کرده اند که دلالت بر امامت و افضلیت علی بن
ابیطالب میکند و شما آنها را قبول نکرده و تکذیب میکنید
پس بنا میشود که این طریقه که سلف شما نقل کرده که طریقه
پیغمبر است دروغ گفته باشند نیز اگر شما شهادت دهید
که آنها دروغ را هم نقل میکنند دوم آنکه حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله با اینکه هر شبانه روز پنج نماز
را در مسجد بجا میاورد با جماعت مع هذا طریقه او را ضبط
نکرده اید که آیا بسم الله در حمد میخوانده یا نه و آیا واجب میدانسته
یا نه و آیا دست بسته نماز میکرده یا نه و آیا در زیر ناف دست خود
را می بست یا بالای ناف و آیا در وضو مسح سر را به تمام موی
سر میکرد یا بعضی از ربع سر یا همه سر و غیر ذلک تا اینکه
ائمه شما در این مسائل اختلاف نموده بعضی بسم الله را جزو
دانسته و بعضی مستحب و بعضی مکروه و بعضی دست باز
نماز را واجب دانسته و بعضی در زیر ناف دست بسته و بعضی
بالای ناف و بعضی مسح سه تار مو را از سر در وضو واجب دانسته

وبعضی

در بیان مذهب ا

و بعضی ربع سر را و بعضی همه سر را پس نماز که سلف شما
ضبط نکرده اند طریقه پیغمبر را در فعلی که شبانه روز پنج مرتبه
او بجا میاورد چگونه ضبط خواهند کرد امری را که پیغمبر
که او در تمام عمر خود یکدفعه یا دو دفعه او بجا آورده باشد
که عبارت از امر خلافت باشد با اینکه شما هم در اعتقاد با
هم متناقض و متضاد میباشید و اجتماع نقیضین محال است
یوحنا گوید از شنیدن کلمات همه سر بزیر انداختند و
هر یک کلامی گفتند و صدا بلند شد آخر الامر گفتند یا
یوحنا کلام صحیح اینست که ما فرقه ناجیه را نمیشناسیم که
کدام است و هر یک زعم کان ما اینست که ناجی او است و غیر او
هالک است با اینکه میشود که او خود هالک باشد و غیر او
ناجی باشد پس یوحنا گفت پس گرویدن شما بهم فرقه را تعیین
از اهل نجات قبول میکنید گفتند بگو بجهة آنکه ما تو را امتحان نمی
کنیم بجهة آنکه یقین داریم که تو شخص با انصاف هستی و با ما
برای اظهار حق مجادله میکنی یوحنا گفت که اینطایفه رفضه را
که شما اعتقاد میکنید که آنها در ضلالت اند هر اینه جازم
و یقین دارند بنجات خودشان و هلاک غیر خودشان و بر او دلیل
اثبات میکنند اینرا که اعتقاد آنها از شک دور و مطابق با حقیقت

گفتند

گفتند یا یوحنا بیان نما مذهب انها را یوحنا گفت اما
اعتقادات شیعه اینست که خداوند عالم قدیمست و قدیم نیست
مگر او و بیشریک است واجب الوجود که نه جسم است و نه در محلی
است و واحد است منزه از حلول اما اعتقادات شما اینست که
با خدا هشت قدیم ثابت میکنید که عبارت از صفات ثمانیه
باشد که زاید از ذات مبدا سبحانه اینکه امام شما فخر رازی
زبان ملامت بشما گشوده و گفته بدرستیکه نصاری و یهود
کافر شدند از اینجهت که بخدا شریک قائل شده و خدای قدیم
را قائل شدند اما اصحاب ما بثبوت نه قدیم قائل شده اند و ابن
حنبل که یکی از ائمه شما میباشد گفته که خدا جسم است و بر عرش
نشسته و بر زمین نازل میشود بصورت پسر امرد پس شما را
بخدا قسم آیا واقعه همین نحو است که بیان کردیم گفتند بلی
یوحنا گفت پس اعتقادات انها از اعتقادات شما بهتر است و همچنین
اعتقادات شیعه اینست که خداوند عالم فعل قبیح از وی سر نمیزند
و بجز واجب اخلال نمیفرماید و در فعل خدا ظلمی نیست و
انها راضی میباشند بقضای خدا زیرا که حکم نمیکند مگر
بخیر و اعتقاد میکنند اینکه فعل او از روی غرض است و عبث
نمیباشد و او تکلیف نمیفرماید بنفسی بالاتر از قدرتش

و گمراه نمیکند کسی را از بندگان خود و مانعی میان بندگان
و عبادت کردن انها بخدا قرار نداده و اراده فرموده طاعات
را و ناخوش داشته معصیت را و بدرستیکه بندگان در افعال
خودشان مختارند و اما اعتقادات شما اینکه قبایح و فواحش همه
اش از خدا است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و انچه بعالم وجود
میاید از کفر و فسوق و معصیت مثل کشتن و دزدی نمودن
و زنا کردن و غیر اینها همه انها را خدا خلق فرموده و فاعل انها
و خواسته از انها اینها را و حکم کرده بر انها که مرتکب باشند
و سلب اختیار را از انها برداشته پس از ان معذب خواهد نمود
انها را در مقابل اینها و شما میگوئید که راضی و خوشنود بحکم خدا
نیستید بلکه خدا تعالی خود بقضاء خودش راضی نیست
و بیشریک است که گمراه میکند بندگان را از عبادت و ایمان
اوردن و حال انکه در کلام مجید میفرماید و لا یرضی لعباده
الکفر ظاهر معنی انکه نمی پسندد خدا تعالی و راضی نمیشود
بر بندگان خود کفر را و میفرماید و ان تشکروا یرضه
لکم یعنی هرگاه شکر نمائید خدا راضی میشود از شما و لا
تزر وازرة وزر اخری حاصل معنی انکه مواخذه نمیشود
کسی بمعصیت دیگری پس عبرت بگیرید و ببینید ایا اعتقادات

رضا بنعم مشهور بندگان ازان

بیان مذاهب

شما بهتر است از اعتقاد آنها یا اینکه اعتقاد آنها بهتر است از اعتقاد
شما و حال آنکه شما تلاوت میکنید کتاب خدا را آیا تعقل نمی
کنید وهمچنین شیعه میگویند پیغمبران خدا صلوات
الله علیهم از اول عمر شان تا آخر معصوم اند از گناه صغیره
و کبیره خواه در آنچه متعلق بتبلیغ است و خواه در غیر آن از عمد
و نه از خطا گناهی از آنها سر نمیزند وهمچنین سهو و نسیان
هم اما اعتقاد شما اینست که جایز است بر آنها خطا و نسیان
بلکه نسبت داده اید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو در
قرآن را بچیزیکه موجب کفر میباشد و گفته اید که بتحقیق آن
بزرگوار نماز صبح میخواند پس در سوره نجم خواند افرأیتم
اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری تلک الغرانیق
العلی منها الشفاعة ترتجی واینقول کفر است و شرک
جلی و بغض با انبیا حتی اینکه بعضی از علمای شما کتابی
تصنیف کرده که مشتمل است بر تعداد ذنوبی که نسبت آنها
به پیغمبران داده اند و اورا تخطئة الانبیا نام نهاده
اما طایفه شیعه از همه آنها جواب داده و کتابی تصنیف
کرده و مسمی نموده به تنزیه الانبیا پس چه میگوئید کدام
یک از این دو اعتقاد اقرب بصواب و نزدیک بر رستگاری است

در اعتقاد شیعه

واز جمله اعتقاد شیعه اینست که بدرستی حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا اینکه وصی قرار داد که
بعد از خود قایم بامر او باشد و امت را مهمل نگذاشت
مخالف فرمایش خدای تعالی ننمود اما اعتقاد شما اینست که آن
بزرگوار امت را سرخود و مهمل گذاشت و کسی را وصی ننمود
که بعد از او بپا دارد امر او را و حال در کتاب خدا که بر ایشان نازل
گشته وصیت را فرض فرموده و همچنین در حدیث پیغمبر
وصیت را واجب فرموده پس در اعتقاد شما لازم آید که پیغمبر
صلی الله علیه و آله امر فرموده باشد مردم را بچیزیکه خود عامل
او نبوده پس بگوئید ببینیم کدام یک از این دو اعتقاد موجب
نجات است وهمچنین اعتقاد شیعه بر اینست که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا اینکه بصریح فرمود بخلافت
علی ابن ابیطالب و امت را بیولی و سرخود نگذاشت و در یوم
الدار باو فرمود انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا
له واطیعوا امره یعنی تو برادر منی و وصی منی و خلیفه منی
بعد از من پس امر کرد گوش دهید فرمایش او را و اطاعت نمائید
امر او را و این حدیث را خودتان روایت نموده اید نقل نموده او را
امام الفرا و طبری و خرگوشی و ابن اسحق وهمچنین در روز غدیر

در حق او فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس
که من مولای اویم پس این علی مولای او است حتی اینکه گفته
عمر به او بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة یعنی به به برای تو یا علی که برگشتی مولای من و مولای
هر مرد مؤمن و زن مؤمنه نقل نموده او را امام شما احمد
بن حنبل و همچنین در حق او سلمان فرموده ان وصیی
و وارثی علی ابن ابی طالب یعنی به درستی وصی من و وارث
من علی ابن ابی طالب است روایت نموده او را امام شما احمد بن
حنبل و همچنین در حق او فرمود که به درستی انبیاء در شب معراج
به من گفتند که ما مبعوث شدیم برای اینکه اقرار کنیم به نبوت تو و
ولایت علی ابن ابیطالب و روایت نموده او را در ثعلبی وبیان
و در حق او فرموده انه یحب الله و رسوله یعنی به درستی
او دوست میدارد خدا و رسول را و این روایت نموده او را در صحیح
مسلم و بخاری و باز در حق او فرموده لا یؤدی عنی الا انا
او رجل منی یعنی ادا نمیکند از جانب من مگر خود یا مردی
که او هم از من است و قصد فرموده از او علی ابن ابیطالب را و روایت
نموده این را در جمع بین الصحیحین و باز فرموده در حق او
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی

تو از من به منزله هرون هستی از موسی که برادر و خلیفه موسی
بود مگر اینکه پیغمبری نیست بعد از من روایت نموده او را در صحیح
بخاری و باز اعلام فرموده در شان او سوره هل اتی را و باز فرموده
در شان او آیه انما ولیکم الله را قبل از این ترجمه اش ذکر کرده شد و
در شأن او است صفات حمیده صفدر و ضربت او بر عمرو بن عبدود
العامری افضل است از عمل جمیع امت تا روز قیامت و او است برادر
رسول خدا و زوج دختر او فاطمه زهرا و باب مدینه علم امام
متقین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین حلال مشکلات
و فکاک معضلات او است امامت به نص و تصریح الهی بعد از ان امام
حسن و حسین اینچنین اینکه در حق انها حضرت رسول خدا فرموده
هذان ابنای امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما یعنی این
دو تا امام میباشند خواه بایستند یا بنشینند و پدر شان
بهتر از خود شان و باز فرموده الحسن و الحسین سیدا
شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین سید بزرگ جوانان
اهل بهشتند بعد از انها امام علی زین العابدین است پس از ان
اولاد معصومین او میباشند که خاتم انها محمد قایم مهدی
امام زمان اینچنین اینکه هر کس از دنیا رود و او را نشناسد
او به مرگ جاهلیت مرده و روایت نموده این در صحاح خودتان

در مناقب علی ائمه

از جابر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
و آله میفرمود یکون بعدی اثنا عشر امیرا یعنی بعد از من
دوازده امیر خواهد شد بعد تکلم نمود بکلمه خفیه
که بر من مخفی ماند و در صحیح مسلم است لا یزال امر الدین
قائما حتی تقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش یعنی پیوسته امر دین برپا است
تا اینکه قیامت برپا شود و نگاه دارندهٔ امر دین دوازده
خلیفه میباشند که همه از قریش است و در جمع بین الصحیحین
و در صحاح سته هست که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش یعنی بدرستی این امر منقضی نمی
شود تا اینکه میگذرد دوازده خلیفه که همه آنها از قریش
میباشد و روایت کرده عالم شما و محدث شما و معتمد شما صاحب
کفایة الطالب بطرق معتدده از انس بن مالک که گفت
بودم من و ابوذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم نزد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن هنگام داخل شدند حسن
و حسین پس بوسید آنها را رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر
خواست ابوذر و آنها را در برگرفته و دستهای آنها را

در فضل ائمه

بوسید و برگشت با ما نشست ما با او گفتیم مخفی ای ابا ذر دیده
هیچ پیری که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد بر
خیزد بسوی دو طفل از اولاد هاشم و در بر گیرد آنها را و
ببوسد آنها را و دستهای آنها را در جواب فرمود بلی هرگاه شما
هم میشنیدید آنچه را که من شنیده ام در حق آنها هر آینه
بجا می آوردید از احترام آنها زیادتر از آنچه من بجا آوردم
پس ما گفتیم چه شنیدی از رسول الله در حق آنها یا اباذر
در جواب گفت از آنحضرت شنیده ام که در حق علی و آن دو نور
دیده اش فرمود والله لو ان عبدا صلی و صام حتی یصیر
کالشن البالی اذا ما نفعه صلاته ولا صومه الا
بحبکم والبرائة من عدوکم یا علی من توسل الی الله بحبکم
فحق علی الله ان لا یرده خائبا یا علی من احبکم و تمسک
بکم فقد تمسک بالعروة الوثقی یعنی قسم بخدا هرگاه
بنده از نماز بخواند و روزه بگیرد تا اینکه مثل انبان
پوسیده گردد نماز و روزه او نفع نخواهد داد او را
مگر محبت و دوستی شما و برائت از دشمنان شما یا علی هر کس
توسل جوید بدرگاه خدا بحق شما پس سزاوار است و حق است
بر خدا که او را مأیوس برنگرداند یا علی هر کسی دوست دارد

در منقبت علی و آل او

شما را او متمسک شوید شما پس بتحقیق تمسک نموده بریسمان
محکم انس گوید بعد ابوذر برخاست رفت پس ما آمدیم
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردیم یا
رسول الله خبر داد ما را ابوذر چنین و چنان و ما قصه را
عرض کردیم فرمود راست گفته ابوذر و الله ما اظلت الخضراء
و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی
قسم بخدا آسمان سایه نینداخته و زمین برنداشته صاحب
لهجه را راستگوتر باشد از ابی ذر بعد فرمود خلقنی الله
تعالی و اهل بیتی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
بسبعة آلاف عام ثم نقلنا من صلبه فی اصلاب الطاهرین
الی ارحام الطاهرات یعنی خلق فرمود خدا تعالی مرا و اهل
بیت مرا از یک نور پیش از آنکه خلق فرماید آدم را بهفت
هزار سال پس از آن نقل شدیم از صلب آدم در اصلاب
پاک و بارحام مطهره راوی گوید عرض کردم یا رسول الله
در این زمان طویل کجا بودید و بچه امر اشتغال داشتید حضرت
رسول خدا فرمود کنا اشباحا من نور تحت العرش نسبح
الله و نقدسه یعنی بودیم ما اشباحی از نور در تحت عرش
که تسبیح و تقدیس مینمودیم خدا را بعد فرمود هنگامی که

در فضل ائمه علیهم السلام

بآسمان معراج نمودند و رسیدم بسدرة المنتهی جبرئیل از رفتن
من برگشت گفتم ای حبیب من یا جبرئیل در همچنین جایی از من
مفارقت مینمایی در جواب گفت یا محمد بدرستی من اگر از این
مکان تجاوز کنم هر آینه پرهای من میسوزد ثم زج بی من النور
الی النور ما شاء الله تعالی پس از آن بردند مرا از نوری بنوری
آنقدر که خدا تعالی خواسته بود پس وحی فرمود خدا تعالی بسوی
محمد صلی الله علیه و آله انی اطلعت الی الارض اطلاعة
فاخترتک منها و جعلتک نبیا که بدرستی من نظر کردم
بر زمین نظر کردنی و اختیار نمودم ترا از آن که زمین و قرار دادم
پیغمبر صلی الله علیه و آله ثم اطلعت ثانیا فاخترت منها
علیا و جعلته وصیک و وارث علمک و اماما من بعدک
پس دفعه دوم بر زمین نظر کردم و اختیار کردم او و علی را
و قرار دادم او را وصی تو و وارث علم تو و امامی بعد از تو و
اخرج من اصلابکم الذریة الطاهرة و الائمة المعصومین
خزان علمی و از صلب شما بیرون خواهم آورد ذریه طاهر و امامان
معصومین را که خازنان علم منند و لولاکم ما خلقت الدنیا
و لا الآخرة و لا الجنة و لا النار و هرگاه نمیبودید شما خلق نمیکردم
نه دنیا را و نه آخرت را و نه بهشت و نه آتش را اتحب ان تراهم

در مدح ائمه ع

ای دوست مبارزی که به بینی انها را فقلت نعم یا رب پس عرض
کردیم بلی ای پروردگار من فنودیت یا محمد ارفع راسک پس
ندا داده شد ای محمد بلند نما سر را فرفعت راسی پس بلند کردم
سر را و نظر نمودم فاذا بانوار علی والحسن والحسین وعلی بن
الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر و
علی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی
والحجة بن الحسن یتلالا من بینهم کانه کوکب دری
پس در آن هنگام دیدم نور علی و اولاد طاهرین ع او را بتفصیل
مذکور و حضرت حجة بن الحسن از میان انها میدرخشید گویا که ستاره
درخشنده بود پس عرض کردم یا رب من هولاء ومن هذا ای
پروردگار من کیانند اینها و کیست این صاحب نور درخشنده قال الله
سبحانه وتعالی هولاء الائمة من بعدک المطهرین من صلبک
وهذا هو الحجة الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت
ظلما وجورا و یشفی صدور قوم مومنین پس خداوند سبحانه
وتعالی فرمود این انوار امامها و مقتدا هستند بعد از تو همه
پاکیزه گان و از صلب تو میباشند و این نور درخشنده حجه است که
میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده بود از ظلم و جور
و شفا میدهد سینه‌ها فرقه مومنین پس راوی گوید عرض

کردیم

در بیان مذاهب

کردیم پدرها و مادرهای ما فدای تو باد یا رسول الله لقد
قلت عجبا یعنی چیز عجیب فرمودی فقال واعجب من هذا ان
اقواما یسمعون هذا منی ثم یرجعون علی اعقابهم بعد
اذ هدیتهم ویوذونی فیهم لا اناهم الله شفاعتی پس حضرت
فرمود عجیبتر از این انکه به درستیکه قومها میشنوند اینچیز را
از من بعد میگردند باز بر پاشنگان خودشان بعد از انکه
هدایت فرمود انها را خداوند تعالی بر دارد حق و اذیت میکنند مرا
از جهة مراعات نکردن شان حقوق ائمه را نصیب نکند خدا
تعالی بانها شفاعت مرا   یومنا گفت اما اعتقاد شما این
است که حضرت رسول الله ص از دنیا رفت بی وصیت و تصریح
و نصی بخلافت و جانشین بودن کسی نفرمود و بعد از وی عمر بن
خطاب اختیار نمود ابو بکر را و بیعت نمود او را و امت هم متابعت
او را کردند پس نامیدند او را هم خود را خلیفه رسول خدا صلی الله
علیه و آله و حال انکه شما همه میدانید نمانی که حضرت رسول خدا
از دنیا رفت ابو بکر و عمر او را بی غسل و کفن گذاشتند بر سقیفه بنی
ساعده رفتند و با انصار سر خلافت نزاع کردند و ابو بکر مباشر
خلافت گردید در حالتیکه جنازه خاتم انبیا صلی الله علیه و آله
در زمین بود و شکی هم در این نیست که حضرت رسول خدا او را خلیفه

خود

خود قرار نداده بود و بر در سی چهل سال قبل از آنکه اسلام
آورد عبادت اصنام و بت پرستی مینمود و خدا تعالی در کلام
معجز نظام خود میفرماید لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ظاهر معنی
آنکه عهد من نمیرسد بکسی که ظالم باشد هرچند در زمانی از
ازمنه زیرا که این آیه در جواب حضرت ابراهیم علیه السلم است
که امامت را در ذریه خود مسئلت نمود و کمال استبعاد از
حال الله دارد که شخص مرتکب ظلم را در حین اشتغال بظلم
مسئلت نماید که امام و مقتدای مردم باشد بلکه بایست مسئول
کسی باشد که سابقا از او ظلم سر نزده و حال تائب باشد مع هذا
خداوند عالم خبر میدهد بعکس بلکه ایچنین شخص بمرتبه امامت
علاوه بر این نسبت بهر زمان تکلم آنها داخل نعمات استقبال
میشود نارسی بالجمال منع نمود از فاطمه ارث پدرش را بجهة
خبری که خودش روایت کرد و متفرد گشته و بنا بخبری فاطمه علیها
السلم فرمود یا ابا بکر تَرِثُ اباکَ ولا ارث ابی لقد جئت
شیئا فریا یعنی ای ابو بکر تو ارث پدر خود میبری و من ارث از پدر
خود نمیبرم بتحقیق آوردی چیز عجیب و همچنان معارضه بدانه
نموده میفرماید خدا تعالی یرثنی ویرث من آل یعقوب و ورث
سلیمان داود و در جای دیگر فرموده یوصیکم الله فی اولادکم

الخ وهرگاه حدیث ابوبکر صحیح میبود هر آینه نکه عمید اشت
علی بن ابیطالب شمشیر رسول خدا را و استر و عمامه شرا و
نزاع نمیکرد عباس با علی بعد از وفات فاطمه زهرا در شر
وهرگاه این حدیث معروف میبود که پیغمبر ارث نمیگذارد در برای
انها طلب ارث جائز نمیبود و ابوبکر منع نمود فدک را از فاطمه
زهرا علیها السلم بجهة آنکه ادعا نمود انحضرت فدک را او
فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را عطا فرموده
او را تصدیق نکرد با آنکه او از اهل بهشت بوده و بدرستی
که خدا تعالی برده بود از وی رجس را که او معصوم از کذب و بستان
معاً میباشد و شاهد او بود علی ابن ابی طالب و ام ایمن را
با آنکه پیغمبر شهادت داده بود به بودن وی از اهل بهشت و
که این یکی مرد و یکی زن است با آنکه ادعای زنها پیغمبر را در خصوص
حجره قبول نمود و او را تصدیق قرار نداد و فاطمه زهرا وصیت
فرمود وصیت موکد یعنی علی علیه السلم که او را شب دفن نماید
مبادا ابوبکر با او نماز کند و ابوبکر خودش گفته اقیلونی
فلست بخیرکم وعلی فیکم یعنی اقاله نمائید مرا و دست از
من بردارید پس من با وجود اینکه علی در میان شما است بهتر
از شما نیستیم پس اگر این حرف را راست گفته دیگر برای وی جایز نمیبود

و درست نمی‌آید تقدم نمودن بر علی ابن ابیطالب علیه السلام
و اگر دروغ گفته این خبر را پس با این حال صلاحیت امامت برای
وی باطل نمیماند و این حمل نمیشود بر تواضع بجهت قرار دادن
او این را موجب فسخ امامت و از ان نگاه خود را بر گوید و هم چنین
ابوبکر گفته ان لی شیطانا یعتریني فاذا زغت فقوموني
یعنی به درستی برای من شیطانی هست فرا میگیرد مرا پس
وقتیکه از حق میل کردم بجانب باطل و کج شدم راست نمائید
مرا و هر کسیکه شیطان بر او غلبه نماید پس او صلاحیت امامت را
ندارد و عمر در حق او گفته ان بیعة ابی بکر کانت فلتة
و وقا الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه وقی الله
یعنی به درستی بیعت ابی بکر چیز ناگهانی بود و خدا حفظ کرد
مسلمانان را از شر او پس هر کس دوباره بمثل این امر برگردد
پس بکشید او را پس از این خبر معلوم میشود که بیعت کردن
بر او از روی خطا بوده نه صواب و به درستی فاعل آنکه نه متابعت
مستحق کشته شدن و مقاتله بوده و هم چنین ابوبکر تخلف نمود
از جیش اسامه و از قبول کردن ولایت او و حال آنکه حضرت رسول
لعنت فرموده بود به متخلف از جیش اسامه از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابیطالب هیچکس را والی و امیر قرار

نداده بود و ابوبکر را بر هیچ امر والی و متولی نساخت و امارت
نداده بود مگر به بردن سوره برائة و وقتیکه روانه شد
از جانب پروردگار به پیغمبر عزل او امر آمد و عطا فرمود
او را بعلی ابن ابیطالب و ابوبکر عالم نبود باحکام شرعیه
حتی اینکه قطع نمود دست چپ دزد را و با آتش سوزاند فجاة
السلمی التمیمی را با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
بود لا یعذب بالنار الا رب النار یعنی جایز نیست عذاب
کردن با آتش مگر آنکسیکه خالق آتش باشد و ندانسته بود که
از کی پرسید حکم ارث کلاله را یعنی برادر مادری یا پدری را
نفهمید چه بگوید در جواب آخر الامر گفت میگویم جوابی
برای خود و اجتهاد خود فان کان صوابا فمن الله وان کان
خطاء فمن الشیطان یعنی هر گاه گفته من صواب شد از جانب خدا
است و هر گاه خطا در آمد از شیطان است و جده میت آمد حکم
میراث خود را از وی سوال نمود در جواب گفت لا اجد لک فی کتاب
الله شیئا و لا فی سنة محمد که نمییابم در کتاب خدا چیزی برای تو
و نه در سنت محمد پس ارجعی حتی اسئل یعنی برگرد تا بپرسم
پس مغیره بن شعبه بوی حکم مسئله را بیان کرد که حضرت پیغمبر
بجده سدس مال میت را که عبارت از شش یک باشد میداد

اوصاف خلفاء

وغالب احکام را از اصحاب میپرسید و همچنین ابوبکر انکار
نکرد بر خالد ابن ولید که مالک ابن نویره را کشته بود و زن
زنش هم طی بوی نکرد که در همان شب قتل مالک او را
بود و ابوبکر فرستاد جماعتی را بخانه علی ابن ابی طالب هنگامی
که از بیعت امتناع نمود پس آتش بخانه زدند که در آن خانه
فاطمه و جماعتی از بنی هاشم و غیر انها بودند پس اصحاب وی
منت نمودند و ابوبکر هنگامیکه بالای منبر بود حضرت حسین
و جماعتی از بنی هاشم و غیر انها آمدند و بر وی انکار نمودند
و حضرت حسین فرمودند هذا مقام جدی و لست اهلا
له یعنی اینجا مقام جد ما میباشد و تو اهلیت اینجا را نداری
و ابوبکر هنگام وفات خود گفت یا لیتنی ترکت بیت فاطمه
لم اکشفه کاش خانه فاطمه را بحال خود میگذاشتم و نمی
کشودم و باز گفت لیتنی کنت سئلت رسول الله هل
للانصار فی هذا الامر حق وکاش از رسول خدا میپرسیدم
که آیا از برای انصار در این امر خلافت حقی هست و باز گفت
لیتنی فی ظلة بنی ساعدة ضربت علی ید احد الرجلین
وکان هو الامیر و انا الوزیر یعنی کاش در ظله بنی ساعده
دست خود را بر دست یکی از این دو مرد میزدم و او امیر میگشت

اوصاف خلفاء

ومن وزیر وا بوبکر در نزد شما مخالفت کرد با رسول خدا صلی
الله علیه و آله در نصب خلیفه خود قرار داد و او را پیغمبر
در زمان خود هیچ امر والی و مباشر نمود مگر در جنگ خیبر
و از او هم منهزم و گریزان برگشت و متولی نمود او را بر صدقات
بعد از آن شکایت نمود از وی عباس پس معزول نمود او را پیغمبر
صلی الله علیه و آله و انکار و منت کردند صحابه بر ابوبکر
در خصوص تولیت عمر تا بمرتبه که طلحه گفت ولیت عمرا
فظا غلیظا یعنی والی نمودی عمر را که بدخلق و قسی القلب است
وامر کرد عمر زانیه را آوردند نزد وی که زنا کرده بود و حامله
هم بود پس امر بسنگسار کردنش نمود حضرت علی ابن ابی طالب
حاضر بود فرمودند ان کان لک علیها سبیل فلیس لک
علی حملها من سبیل یعنی اگر برای تو راهی هست بر این زن
پس راهی نیست برای بچه در حملش چرا امر بسنگسار نمودنش میکنی
که بچه او هم در شکم تلف شود بعد او را از رجم نگهداشت عمر
گفت لولا علی لهلک عمر یعنی هرگاه علی نبود هر اینه عمر
هلاک میگشت و عمر شک نمود در وفات پیغمبر صلی الله
علیه و آله فقال ما مات محمد و لا یموت یعنی وفات نکرده محمد
و نمیمیرد تا اینکه ابوبکر بر وی تلاوت نمود آیه شریفه انک میت

وانهم

واِنَّهُم مَيِّتُونَ ظاهر معنی آنکه بدرستی تو بمحمد خواهی مرد و بدرستی انها هم میمیرند ودر خطبهٔ خود و قمی گفت هر کس صداق و مهر زنان را زیاد کند از آن و سنگین کند فرا رمیدهم او و زاید داخل بیت المال مسلمانان کرد دیس صغیفه بر خواست و گفت هی و منع میکنی ما را از چیزی که خدا تعالی او را فرمود در آنجا که میفرماید وَاِنْ اٰتَيْتُمْ اِحْدٰيهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَيْـًٔا اَتَاْخُذُوْنَهٗ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ظاهر معنی آنکه هرگاه داده باشید بیکی از زوجات خود تان تفاری یعنی یک پوست گاو از طلا از بابت مهر پس از او چیزی پس نگیرید آیا میگیرید او زاید خالی که دروغ و معصیت صریحست پس گفت کُلُّ النَّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ یعنی همه مردم دانا ترند از عمر حتی پرده نشینان خانه‌ها و عمر بود که عطا نمود بحفصه و عائشه مهر یک از انها ده هزار درهم و از برای خود هم از بیت المال چهل هزار درهم برداشت مسلمانها بویه مفاملا منع نا نکار آمد گفت بعنوان قرض برداشته ام و منع نمود حضرت حسن و حسین را از ارث جد شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و منع نمود اهل بیت را خمس را و منع نمود متعهٔ حج و زنان را و گفت مُتْعَتَانِ كَانَتَا

عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ حَلَالًا لَكُمَا وَ اَنَا مُحَرِّمُهُمَا وَمُعَاقِبٌ مَنْ فَعَلَهُمَا یعنی دو متعه که بودند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال و من حرام میکنم انها را و عقاب میکنم کسی را که انها را بعمل آورد و دعوی خلافت نمود بعد از رسول خدا ص و ابو بکر در تصریح و نص کردن بخلیفه بعد از خود و وصیت نکردن و قرار داد خلافت را در میان شش نفر بعد از آن نقض حکم خود کرده و او را در چهار نفر قرار داد پس از آن در میان سه نفر پس از آن در یک نفر و قرار داد اختیار را در دست عبد الرحمن بن عوف بعد از انکه او را بضعف و قصور وصف کرده بود و گفت هرگاه علی و عثمان باتفاق جمع شدند پس حق با آنها است و هرگاه سه نفر یکطرف و سه نفر طرف دیگر شدند پس حق با آن طرفی است که عبد الرحمن عوف در میان انها است قصدا است زیرا که میدانست اینکه علی و عثمان باتفاق جمع نمیشوند و اینکه عبد الرحمن بن عوف از نیز خواهر زادهٔ عثمان باشد بخواهد گذشت و خواسته بود و از او خواهد نمود پس امر کرد که هر کس سه روز از بیعت تاخیر کند و او بیعت نکند گردنش را بزنند و باز عمر بود که تا اینکه رد کرد بیان مخدره فدک و عوالی را و نوشت برای او سندی

۲ سند فاطمه را پاره کرد وجو بید او زمانی بود که طول یافته بود منازعه مابین فاطمه و ابی بکر

ذکر خلفا

پس بیرون آمد فرستاد در دستش بود پس عمر با وی ملاقات کرده
از قضیه سؤال نمود قصه را با وی بیان نمود پس از آن سند را
از دست وی گرفته و پاره نمود فاطمه علیها السلم بوی نفرین نمود
بعد عمر به نزد ابی بکر آمده و او را در سند دادن ملامت
نمود و هر دو متفق شدند بر منع فدک واما عثمان
ابن عفان پس ولایتهای از دنیا اقربا و خویشان خود قسمت
نمود پس ولید برادر رضاعی خود را عامل کوفه نمود او هم شراب
خورده در حالت مستی مشغول نماز گردید اهل کوفه او را از
راندند و کوفه را انچه کرد و عثمان عطا کرد اموال زیادی بدامادها
ی خود که چهار نفر بودند بهر یک از انها صد هزار مثقال طلا
از بیت المال مسلمانان داد و بمروان از خمس افریقیه هزار
هزار درهم داد و از او واقع گشت در حق صحابه اشیاء منکره
و کارهای ناهموار زد ابن مسعود را تا اینکه مرد و مصحف او را
سوزاندند و ابن مسعود طعن میزد بعثمان و او را تکفیر مینمود
و زد عمار یاسر را که از صحابه رسول الله صلعم بود تا اینکه از ضرب
باد فتق او مرد و ابوذر را از شام احضار نمود برای خواهش
معاویه و او را اذیت نموده بعد از آن نفی بلد کرده بربذه فرستاد
تا اینکه حضرت پیغمبر صلعم ابینه نفر را امر فرموده بود و عثمان قصاص

بیان فرقهٔ ناجیه

ساقط نمود از پسر عمر که کشته بود هرمزان را بعد از اسلام
و خواست که حد شرب خمر را از ولید بن عتبه فاسق ساقط
کند حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلم استیفا نمود و حد را
جاری فرمود و عثمان را صحابه خوار و مخذول داشتند تا
اینکه کشته شد و تا سه روز او را دفن نکردند و در جنگ
احد و بدر و از بیعت رضوان از مسلمانان پنهان شد و او با عایشه
و سبب شد که معاویه با علی ابن ابی طالب بر سر خلافت محاربه و جنگ
نمودند تا اینکه او و معاویه سبب شد که بنی امیه علی را بالای منبر
سب و فحش گفتند و حضرت حسن را زهر دادند و حضرت
حسین را شهید کردند و اولاد رسول خدا و ذریه او را اسیر
نموده بر شتران سوار کرده شهر بشهر گردانیدند تا اینکه
امر بحجاج رسید و او هم از اهل و ذریه پیغمبر ص دوازده هزار
بقتل رسانید و سبب گشت از انها ازین نوع در میان دنیا رها گذاشت
و با ولایت ایشان بنا نهادند و سبب این همه مفاسد انکه بدعت
انها امامت و خلافت را موکول باختیار و اراده خود نهادند
و هر گاه انها متابعت مینمودند نص و تصریح پیغمبر را و مخالفت
نمیکرد عمر بن خطاب فرمایش پیغمبر را که در وقت مرض فرمود
ایتونی بدواة و بیضاء لاکتب کتابا لن تضلوا بعدی ابدا

یعنی

یعنی بیاورید نزد من قلمدان و کاغذی تا از برای شما مکتوبی
نویسم که بعد از من گمراه نشوید ابداً اگر اطاعت امر
مرا مینمودند هر آئینه این اختلاف و این گمراهی و ضلالت حاصل
نمیشد یوحنا گفت ای علمای دین اینها اعتقاد فرقه
بود که مسیحا سید شما آنها را رافضی و شما هم اعتقادات آنان
همین مذکورات بود که بیان شد و ادله‌ها که آنها هم همان
بود که شنیدید و ادله شما هم همینها بود که ذکر نمودیم
پس شما را بخدا انصاف نمائید و بگوئید که کدام یک از این دو
فرقه سزاوار است ما من تصدیق و هرگاه از اهل علم هستید
پس همه متفق الکلمه گفتند هستیم بخدا که رافضیها بر حقند
و آنها باید مصدق در اقوال شان لکن امر این نحو جاری شده
و پیوسته اصحاب حق مقهور و مغلوب بوده اند و گواه باش شما
یوحنا که ما در سینه‌ها بر محبت و موالات آل محمد هستیم
و تبری میجوئیم از دشمنان آنها اما از تو استدعا میکنیم که
امر ما را مخفی بداری لان الناس علی دین ملوکهم زیرا که
مردم بر دین سلاطین خود میباشند یوحنا گفت پس
من از میان آن قوم برخواستم در حالتی که عارف بودم بدلیل
خود و واثق و خاطر جمع بودم باعتقاد خود بجزم و یقین و شده

بودم

بودم که تلفظ نمودم بکلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد
ان علیاً ولی الله و وصی رسوله چون دانستم که حق اثبات
از قلب اقرار کردم و بر دل بستم و اعتقاد کردم و از خدا مسئلت
میکنم که بر این مذهب مستقیم باشم و بر این بمیرم و بر این زنده
شوم پس از برای خدا است حمد و منت و هر که را توفیق خدا
همراه شد او هدایت یافت پس نوشتم این رساله را تا بوده باشد
هدایت مر کسانی را که طلب حق نمایند و بخوانند پس هر کس این
رساله را نظر نماید به دیده انصاف راه صواب را پیدا میکند و
سبب او مثاب و ماجور میشود و هر کسیکه مهمل گذارد بدل
و زبان او زده شد پس راهی نیست بهدایت و چنانکه
در حق بعضی اهل تعصب و عناد خدای تعالی میفرماید
سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ
خَتَمَ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ وَعَلَی أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ اللّٰهم انا نحمدک علی نعمک
الجسام و نصلی علی محمد و آله المطهرین من الآثام مدی
الایام علی الدوام الی یوم القیام تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب فی دوازدهم شهر جمادی الثانیه من شهور

هزار

خاتمه

هزار و سیصد و هفت هجری من الهجرة النبویة ملتمس
از برادران دینی آنکه در حین مطالعه این رساله
شریفه جناب مؤلف و مترجم و متحمل مخارج
طبع را از دعای خیر فراموش نفرمایند
اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم
یقوم الحساب بمحمد
و آله الامجاد

حرره علی ابن الحاج محمد حسن التبریزی

۱۳۷

